

آینده

نشریه نهضت آینده افغانستان
اسد ۱۳۸۱ - اگست ۲۰۰۲ - سال سوم - شماره مسلسل ۱۳ و ۱۴
AYENDA No. 13 & 14 August 2002

دومین اجلاس عمومی نهضت آینده برگزار گردید

دگماتیک و شوروی شده که به حیث ایدیالوژی دوران ساز طبقه کارگر در حزب د.خ.ا. رواج داشت. از سوی دیگر تحلیل عمیق مسایل سیاسی-اجتماعی کشور را که با فارمولهای قالبی مصوبه های بیروکراتیک گذشته فرق اساسی دارد، آغاز نماید و در نهایت فرهنگ و روش جدید سیاسی را اشاعه دهد تا باشد سیاست را از قالب تنگ و دگماتیک آن که به مفهوم احراز قدرت سیاسی بود، بدر کشد. اگر منصفانه داوری شود، در مقایسه با عقبمانی و حشتناک جنبش چپ افغانی، «آینده» توانسته است نخستین پیروزیها را در این سه گستره به دست آورد.

نوسازی جنبش چپ در دو بُعد مطرح است: نخست در عرصه تفکر و بینش؛ دو در عرصه سازمانی-تشکیلاتی. در عرصه نخست، ما به پیروزیهایی دست یافته ایم و درجه بی برای انکشاف تفکر نوین و پخش بینش جدید سیاسی-اجتماعی باز شده است. اما در عرصه دومی ما بر آن بودیم که شکل سازمانی بدون شکل اندیشه بی مانند فریاد زدن در خلاء است. اینک که نخستین زمینه های شکل اندیشه بی را در اختیار داریم، میتوانیم بر بنیاد آنها به کار جدی تشکیلاتی و سازمانی بپردازیم. حلقه متشکل کنونی در نهضت آینده میتواند به حیث یک تکیه گاه آغازین برای ساختمان سازمانی ما در نظر گرفته شود. تحرک جدید سازمانی خود زمینه تکانه جدیدی برای اشاعه بینش جدید سیاسی-اجتماعی ما خواهد بود. البته این اصل را که در فرهنگ دیرین سال ما ریشه دارد، از یاد نخواهیم برد:

«دو صد مرد جنگی به از صد هزار!»

مسأله بر سر بافتن و پروراندن این دو صد مبارز است!

رفقای ما باید به عضویت طبیعی نهضت دعوت کرد که واقعاً معتقد به این راه اند. کار نوسازی جنبش چپ، کار چند روز و چند سال نیست. تلاش پیگیر و همه روزه ما به هیچوجه به مفهوم عجله و شتاب نخواهد بود. پیروزی ما روزی زبان زد خواهد شد که هر همزم ما عضویت نهضت را به حیث افتخار زنده گی پیکار جوانه اش از یک سو و معراج مبارزه آگاهانه اش از سوی دیگر تلقی کند. نی به حیث یک داروی مُسکن درد های شکست خانواده سیاسی دیروزی اش!

از چند سال بدین سو، گروههایی از بازمانده های حزب وطن برای تداوم مبارزه سیاسی آن حزب به ایجاد تشکلهایی دست یازیده اند. برخورد آنها، در کل، یا در خط تداوم برنامه حزب وطن (درواقع همان حزب-دولت فروپاشیده) است یا در مواضع نیمبند ناسیونالیستی و حتی قبيله گرایانه. برای برخی از آنها فعالیت سیاسی، به معنای تنها شرکت در قدرت است؛ زیرا به جز قدرت چیز دیگری را از سیاست و از عمل سیاسی نشناخته اند. اگر ما روزگاری وظایف امنیتی، نظامی یا اداری دستگاه دولتی را به عهده داشتیم، به هیچوجه به معنای آن نیست که ما سیاسی بوده ایم. آن وظایف و وظایف دستگاهی بودند که با دگرگون شدن ماهیت نظامهای سیاسی کمتر دگرگون میشوند. جای تأسف است که بسیاری از رفقای دیروزی ما مسایل را از هم تفکیک نمی کنند.

دومین اجلاس عمومی نهضت آینده به تاریخ ۸ جون ۲۰۰۲ در آلمان دایر گردید. در این اجلاس نماینده گان فدراسیونهای نهضت شرکت کرده بودند. پس از تصویب اجندا، گزارش فعالیتهای دو ساله نهضت آینده از سوی منشی اول نهضت ارائه گردید که مورد بحث آزاد، دموکراتیک و سازنده نماینده کان قرار گرفت. شرکت کنندگان روی حفظ و گسترش خصلت دموکراتیک و چپ نهضت تاکید ورزیدند و آماده گی شان را برای تسریع پروسه اكمال تشکیلاتی نهضت و وارد شدن به مرحله جدید رشد سازمانی ابراز داشتند. آنان خاطر نشان ساختند که از سرگیری مبارزه دموکراتیک دادخواهانه و آغاز روند نوسازی اندیشه بی جنبش چپ افغانی بزرگترین دستاوردهای نهضت آینده را تشکیل میدهند. در جریان مباحثات روی این موضوع تکیه شد که اشاعه و پخش اندیشه های نوین و افشای گرایشهای منفی و عقبگرایانه در عرصه تفکر سیاسی-اجتماعی وظایف بنیادی نهضت آینده را تشکیل میدهند که باید به آنها توجه خاص مبذول داشت.

نمایندگان طرح پیشنهادی اصول مرامی و تشکیلاتی نهضت آینده را مورد بررسی همه جانبه قرار دادند و پس از وارد کردن تعدیلات لازم، آن را به اتفاق آراء تصویب کردند. ترکیب جدید دارالانشای نهضت آینده متشکل از نه تن از فعالین نهضت طی رای گیری سری با اکثریت قاطع انتخاب گردید.

دارالانشای جدید نخستین اجلاس خود را در شام روز ۸ جون ۲۰۰۲ دایر کرد و کمیسیون تشکیلاتی و مالی را تعیین نمود.

فشرده بی از

گزارش دارالانشای نهضت به جلسه عمومی

فعالین نهضت

رفقای عزیز،

دو سال از اساسگذاری نهضت آینده افغانستان میگذرد.

دستاوردهای ما در این دو سال فراتر از انتظار ما بودند. ما زمانی از سرگیری مبارزه دادخواهانه و دموکراتیک را اعلام داشتیم که رکود و افسرده گی عمیقی بر روانهای مبارزان شکست خورده افغانی حاکم بود.

شکست و مهاجرت انقلابیون افغانی به مفهوم بسته شدن تمام روزنه های امید بود، یعنی فروپاشی حاکمیت، فروپاشی سوسیالزم و تمام ایدیالوژیهای وابسته به آن، ترک زادگاه و منزل و جدا شدن از یاران و همزمان دیرینه. در چنین وضعی، با تأسف رهبری حزب هیچ یک از وظایف خود را انجام نداد. عدم درک واقعیت پیچیده «حزب-دولت» که خود در رأس آن قرار داشتند، نمایانگر این حقیقت است که اصلاً آن رهبری آماده گی فکری تحلیل وضعیت سیاسی-اجتماعی افغانستان را نداشت. آن ها در هنگام شکست به جای تلاش در جهت نوسازی، به اعمالی دست یازیدند که باعث تسریع روند فروپاشی حزب-دولت شد؛ به جای ایجاد فضای اعتماد رفیقانه، به تخریب شخصی یک دیگر پرداختند؛ به جای دفاع از حقانیت آرمانهای خلق و درستی اندیشه های پیشرو عصر ما به پخش «توبه نامه ها» و «اعتراقات» پرداختند تا باشد گناهان و اشتباهات سیاسی خود را بر سر «نادرستی جهانی» بیندازند و خود برانست گیرند.

ده سال پس از آن شکست، فرصت آن رسیده بود تا جنبش دادخواهانه از جای دیگری سر بر آورد، به تحلیل همه جانبه گذشته سیاسی خود پردازد و بر بنیاد دستاوردهای اندیشه بی جنبش جهانی وضع پیچیده جامعه افغانی را مورد ارزیابی قرار دهد و نخستین گامهای یک حرکت جدید را به سوی نوسازی نهضت انقلابی کشور بردارد. میگویند: «راه های بزرگ» از گامهای کوچک آغاز میشوند. شماری از رفقای معتقد به آرمانهای مردم و اندیشه های نوین عصر ما با گامهای کوچک شان در این راه بزرگ گام گذاشتند و نهضت آینده افغانستان را به حیث یک سازمان نوسازنده جنبش انقلابی افغانستان به وجود آوردند. اگر اعتقاد اسخ به حقانیت تفکر رهایی بخش وجود نمیداشت، اگر دل بسته گی به رفع بیعدالتی های اجتماعی دگر زنده نیبید و اگر عاطفه عظیم در برابر سرنوشت وطن و هموطنان مظلوم ما، ما را به شور نمی آورد، به یقین چراغ کوچک «آینده» روشن نمی شد.

از یاد نبریم که دو سال پیش اُلَیگارشى طالبی در وطن حاکم بود و زد و بند های پشت پرده با امریکا، تداوم آن را به حیث یک نیروی مفید برای حفظ منافع امپریالیزم امریکا در منطقه و سرکوب هر نوع تلاش دموکراتیک و چپ ضمانت میکرد.

انتشار پیگیر «آینده» که واقعا درفش بینش نو آورانه را در مقیاس کشور ما به اهتزاز در آورد، نخستین و بزرگترین دستاورد نهضت آینده محسوب میگردد. نهضت آینده تلاش ورزید تا سه خلی بزرگ را که در جنبش وجود داشت، پُر کند: یک به معرفی بنیادهای راستین تیوری انقلابی عصر ما پردازد، نی آن دستگاه خشک،

به ادامه ص ۱

گزارش دارالانشای نهضت به جلسه عمومی فعالین نهضت

نوسازی جنبش چپ دیگر فرسخها از شرکت در **دستگاه دولتی** فاصله دارد. در بهترین حالت اگر بتوانیم برخی نظریات و بینشهای عمیقاً بشردوستانه، دموکراتیک و پیشرو را بر سمت کلی عملکرد حاکمیت‌های بعدی افغانستان تحمیل نماییم، بزرگترین پیروزی ما خواهد بود. **اشاعه اندیشه های نوین در بین روشنفکران و افشار آگاه جامعه و از طریق آنان نفوذ در ذهنیتهای طبقات زحمتکش و مظلوم افغانستان، وظیفه سستورگ و سنگین انقلابیون آگاه است.** زمانی که گفته میشود: «مارکسیزم برای افغانستان نیست!»، در واقعیت امر حقایق اساسی در باره جنبش دیروزی چپ بیان شده است: از یک سو موقعیت شناختی مارکسیزم به حیث یک جهانیستی علمی و جهانشمول درست درک نشده است و از سوی دیگر چنان انگاشته میشود که گویا وظیفه ح.د.خ.ا. تطبیق مارکسیزم در افغانستان بوده است. بدین گونه مارکسیزم با برنامه های احزاب انقلابی جهت ایجاد جوامع سوسیالیستی خلط میشود. با در نظر داشت این همه حقایق تلخ ولی آموزنده، باید با بُرده باری به اشاعه فرهنگ جدید سیاسی پرداخت. یعنی **نباید وظایف نهضت، حزب و جهانیستی را مغالطه کرد.** عمده ترین کاستی جنبش چپ افغانی در سراسر موجودیتش همانا **فقدان نفوذ ذهنی** در جامعه بوده است. هژمونی یا تسلط کامل معنوی-اندیشه بی تا امروز در دست ارتجاع باقی مانده است. وسایل سنتی تداوم هژمونی ارتجاع (به شمول شبکه مساجد، جرگه ها و غیره) همچنان ساحة عملکردی خود را حفظ کرده اند. وظیفه نهضت آینده تا دیر زمانی این خواهد بود تا هسته نیرومندی را از آگاه ترین و روشنفکرترین افراد دموکرات و انقلابی به وجود آورد و از طریق آن وسایل استقرار هژمونی چپ و دموکراتیک را تدارک ببیند. مطبوعات، آموزشگاه ها و سازمانهای اجتماعی و فرهنگی زمینه های کار بعدی ما را تشکیل خواهند داد.

تا زمانی که جنبش چپ از نفوذ کافی در افشار تحصیل کرده برخوردار نشده است تا بتواند از طریق آنها استقرار هژمونی خود را مطرح کند، ادعای احراز قدرت یا شرکت در آن یک امر بسیار پیش از وقت و نا به هنگام خواهد بود. از همینجاست که ما هنوز وظایف خود را در چوکات «نهضت» مطرح میکنیم، نی در چوکات یک حزب سیاسی! نهضت در واقع به چشمه بی می ماند که درونجوش و پویاست و فرآورده های خود را در رابطه با مسایل جامعه از مواضع جهانیستی علمی آرایه میدارد و تلاش می ورزد تا حد اکثر نیروهای دموکرات و تحول طلب را در جهت دفاع از منافع انسان زحمتکش بسیج نماید! بسیج نه تنها در عرصه سیاسی، بل در عرصه های اندیشه بی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی. یعنی **همراه با شیوه های جدید عمل سیاسی، ما به اشاعه اندیشه های جدید در گستره های سیاست اقتصاد، جامعه و فرهنگ میپردازیم.** فرهنگ جدید سیاسی به این معنی نیز است که ما خود را مانند گذشته، **تیکه دار حقیقت** نینگاریم. —

رفقا به یاد دارند که ح.د.خ.ا. خود را معتقد به مارکسیزم-لنینیسم اعلام کرده بود. آن اعتقاد، با تأسف یک اعتقاد جزمی بود، نی یک پیوند ارگانیک و پویا. با فروپاشی شوروی، ایدئولوژیهای بورژوازی

«پایان تاریخ» را اعلام داشتند. این پایان تاریخ مترادف با «پایان مارکسیزم» به حیث تیوری انقلابی و مدافع زحمتکشان جهان مطرح گردید. چنین تبلیغ شد که سوسیالیزم شوروی به حیث تحقق برنامه تیوری مارکس عبث بودن خود را ثابت کرد و بدین گونه هرگونه مراجعه به این تیوری در واقع یک برخورد ارتجاعی و عقب گرایانه است. عجب! همان بورژوازی که مارکسیزم را تفکر آشوبگر، اغتشاش انگیز و برهم زن هارمونی (همه‌انگهی) زنده گی بشر تلقی میکرد، یک باره آن را تفکر گذشته، ارتجاعی و فاقد چشم انداز تاریخی معرفی میدارد.

اما حقیقت کاملاً چیز دیگریست. فروپاشی سوسیالیزم دولتی با آنکه تناسب قوا را به نفع امپریالیزم و جهان سرمایه دگرگون ساخت، همزمان انرژی عظیم متفکرین انقلابی و مارکسیست را از زندان قیودات دکماتیزم رها ساخت. حرکت بزرگ جستجو و پژوهش در سراسر کره خاکی راه افتاد. از دانشگاههای امریکا گرفته تا مدرسه های جاپان، انجمن های پژوهشی و حلقه های مارکسیستی روشنفکران و دانشمندان ایجاد گردید. در امریکا رجوع به آثار مارکس و تدریس بیش او به طور بیسابقه بی افزایش یافت. جهانی شدن سرمایه و مسایل مربوط به آن حتی متفکرین سنتی سرمایه را به مراجعه به مارکس ناگزیر ساخت. تا کنون سه کنگره جهانی در رابطه با پیش مارکس دایر گردیده است که آخرین آن در سپتمبر سال ۲۰۰۱، هزاران پژوهشگر مارکسیست جهان را در شهر پاریس گرد هم آورده بود. در امریکا زیر نام مارکس و مارکسیزم بیش از هشتاد آدرس الکترونیکی وجود دارد. مباحثات و پژوهشهای مکتبهای مارکسیستی از نگاه کیفی و عمق تفکر با دوران رکود مارکسیزم رسمی از بنیاد فرق دارد.

مارکسیزم نقاد به حیث یک اسلوب پژوهش و به حیث یک پیش ژرف علمی در عرصه زنده گی اجتماعی بشر، باری دیگر پویایی و ظرفیت عملکردی خود را نشان داد. دستاوردهای تیوریک امروزی مکتبهای گوناگون مارکسیستی چنان گسترده اند که میشود گفت عصر جدید مارکسیزم آغاز یافته است.

تمام تلاشهای ایدئولوژی بورژوازی جهت راندن مارکسیزم از عرصه تفکر اجتماعی و بیرون کردن آن از ساحة کرسیهای (دیپارتمنت های) دانشگاهی به هیچ میدل شده است، زیرا **این پیش ریشه در علم دارد و نمی شود تفکر علمی را بدین ساده گی از عرصه شناخت به دور انداخت.** نوشتن جهانیستی مارکسیستی پدیده جدیدی را با خود همراه دارد و آن این است که حالا میشود از مارکسیزمهای جداگانه سخن راند. یعنی تفاوت استنتاج بر اساس اصول مشترک، حالا یک پدیده کاملاً طبیعی عرصه پژوهش تیوریک است بی آنکه بتوان این یا آن متفکر را به ارتداد یا انحراف یا دکماتیزم وغیره محکوم کرد.

ما در رابطه با مسایل اجتماعی کشور خود تحلیل هایی را آرایه میدارم که ممکن با برداشت تمام رفتاری که خود را مارکسیستی می انگارند، یکسان نباشد. البته این تنوع در تحلیل و استنتاج نباید مانع کار مشترک ما شود و یا به برچسبهای بی مورد بینجامد. دشمن دیرین مارکسیزم همانا دکماتیزم است. مارکسیزمهای جهان امروز خود را از چنبره دکماتیزم رها شده تلقی میکنند.

برخلاف داورهای رایج غیر علمی مبنی بر اینکه مارکسیزم برای افغانستان یک تیوری «بیگانه» است و

در عوض باید به «تفکر سنتی سیاسی» برگردیم، ما بر آنیم که مارکسیزم یک جهانیستی علمی است که کلید درک روندهای پیچیده اجتماعی-اقتصادی جوامع را به دست میدهد و راه را برای شناخت این روند ه باز میکند. «از خود بودن» و «بیگانه بودن» در رابطه با جامعه شناسی و جهانیستی ها اصلاً مطرح شده نمیتواند. **کسانی که «تفکر بین الافغانی» را یگانه مرجع حل میدانند، درست درک نکرده اند که یافتن راه های حل سیاسی یک موضوع است و درک مسایل اجتماعی یک موضوع دیگر.** در این زمینه نیز وظایف نهضت آینده و به ویژه نشریه آن خیلی سنگین است تا بتوانیم از چرند گویی در رابطه با جدی ترین مسایلی که زنده گی میلیونها انسان با آنها پیوند دارد، جلوگیری نماییم.

زمان آن فرا رسیده است که آگاه ترین انقلابیون افغانی به مبارزه پیگیر در عرصه اندیشه بپردازند. فراموش نکنیم که رعایت اصول اسلام در جامعه به هیچ وجه نباید به معنای تسلیم شدن در برابر تاریک اندیشی و انقوا بوده ها از طریق خرافات و نظریات ارتجاعی و عقب مانده باشد.

پدیده مهاجرت با تمام جنبه های منفی اش، رُخهای مثبت نیز دارد. آشنا شدن میلیونها افغان با شیوه های غیر افغانی زیست و با فرهنگهای غیرافغانی، زمینه پاروری را برای اشاعه اندیشه های دموکراتیک به وجود آورده است. ما بر آنیم که با باز شدن در های کشور به روی جهانیان و استقرار حد اقل صلح و امنیت، نقش مهاجران آگاه و مبارز در زنده گی جامعه افغانی فزونی خواهد یافت. نهضت ما باید گام به گام خود را برای تشکیل آگاهترین افراد جامعه و اشاعه پیش نوبن دموکراتیک آماده سازد. برخیها استدلال میکنند که نبودن در وطن از مشروعیت مبارزه میکاهد. آنان فراموش کرده اند که تمام جنبشهای انقلابی (به شمول بانیان صدر اسلام) روزی روزگاری در مهاجرت به سر برده اند. مهاجرت هم غم انگیز است و هم غنابخش! ما اگر ده ها هزار فرسنگ از زادگاه جغرافیایی خود دوریم، شاید به همان پیمان بیشتر به انسان زحمتکش آن مرز و بوم مفید واقع شویم تا اکثریت با شنده گان امروزی آن!

خلاصه اینکه وظیفه ترویج اندیشه های پیشرو عصر ما و مبارزه بنیادی، منطقی و مستدل علیه تاریک اندیشی قرون وسطایی عمدتاً به دوش ما افتاده است. باید این وظیفه دشوار را با متانت، آرامش خاطر و تلاش نو آورانه انجام داد.

از ما انتقاد میکنند که به مسایل جاری کشور نمی پردازیم. این انتقاد بیشتر از سوی کسانی عنوان میشود که وظایف دیروزی شان را در شعبات کمیته مرکزی حزب یا در کمیته های ولایتی، هنوز هم عمل سیاسی می انگارند. ما به این دوستان پیوسته ابراز میداریم که پرداختن به مسایل جاری کشور به مفهوم شرکت در گردهمایی ها (مثلاً کنفرانس بُن) یا در کرسیهای بی پایه حاکمیت مؤقت نیست. پرداختن به مسایل اساسی کشور گارست که ما میکنیم، یعنی تلاش داریم تا نخستین بنیادهای یک جنبش دموکراتیک ملدن و با اعتبار را برای جامعه افغانی پی ریزی کنیم. روندهای مشخص نظامی و سیاسی جاری کشور دیگر در دست ما نیستند. چپ در وضعیت سیاسی کشور حضور ندارد. حضور دادن چپ در وضعیت سیاسی کشور باید یک مفهوم تاریخی داشته باشد، یعنی برای دگرگون ساختن مناسبات اقتصادی-اجتماعی باشد، نی برای نمایش یا انجام

کارهای تخنیکي از قبيل رسيدن به وزارت ترانسپورت و توريزم!

در عرصه اندیشه يی بايد با پيگيري بيشر به اشاعه جهانبيني علمي و پيشرو عصر ما پيردايم. حرف کائوتسکي و لنين هميشه درست است که ميگفتند: «بدون تيوري انقلابي جنبش انقلابي نامقدور است». ما اگر توان درک روندها و چشم اندازهاي اجتماعي-اقتصادي را نداشته باشيم، به يقين در ستمدهي روندها نيز موفق نخواهيم بود. کاري که حزب د.خ.ا. نکرد، ما بايد به شيوه هاي جديد انجام دهيم. نشرية «آينده» را بيشر از پيش غني سازيم. شبکه وسيع مشترکين را جلب کنيم؛ آن را از نگاه مالي تقويت کنيم و نويسنده گان و همکاران جديد را جستجو کنيم. اگر روزي بتوانيم «آينده» را ماهنامه بسازيم و به صفحات آن بيفزايم و هزاران مشترک داشته باشيم، به يقين آن روز جنبش چپ را مشمول وضعيت سياسي کرده ايم.

و اما در عرصه سازمانی:

چندي پيش ريفيقي از انگلستان پرسيد: چند نفر شده ايم؟ پاسخ بنده اين بود که ما با توزیع بيشر از هشت هزار نسخه «آينده» اندازه ميشويم که غوغايي در بين مبارزان انقلابي افغان بر پا کرده است. ما تاکنون عضويت در نهضت را هيچگونه وجه دفتری نداده ايم، چون بر آن بوديم تا اول تر از همه بينش و شيوه هاي جديد تفکر سياسي خود را اشاعه دهيم و بر بنياد آن به ايجاد سازمان پيردايم. اينک، پس از دو سال، مواضع اندیشه يی ما کاملاً روشن شده است و از نفوذ روزافزون برخوردار شده ميرود. فرصت آن فرا رسیده است که ما شادترين و آگاهترين انقلابيون را به عضويت نهضت آينده دعوت نماييم. هم آنان را آگاه تر بسازيم و هم آگاهي و عمل شان را در جهت تقويت جنبش چپ دموکراتيک ستمدهي کنيم.

در باره وضع مالي نهضت بايد گفت که با تلاشهاي همه روزه و از خود گذري رفاقتوانستيم تا کنون نشرية آينده را به طور متواتر چاپ و توزيع کنيم. اگر شمار مشترکين دو چندان شود، دشواري مالي مانند گذشته مطرح نخواهد بود و نشرية از برخي جهات خود کفا خواهد شد. بايد کارزار گسترده جلب مشترکين را به راه انداخت و اعانه هاي دوستان را مطالبه کرد.

رفقاي عزيز،

در اين گزارش ما بيشر روی جنبه هاي عملي و مشخص چپ افغاني و نهضت آينده مکث کرديم. به مسايل مربوط به تيوري و تحليل سياسي از وضع که در ستونهاي آينده بازتاب يافته اند، زياد تکیه نکرديم. چون رفاقت آنها آگاهي دارند. البته درب کنکاش باز است و رفاقي که ميخواهند در جلسه امروز در رابطه با اين مسايل صحبت کنند، فرصت کافي خواهند داشت.

ما يقين کامل داريم که راه برگزيده توسط نهضت آينده، راه اصولي، راستين و افتخار آميز است. اگر نفيشود گفت که يروزي نهايي از آن ماست، با يقين ميتوانيم بگويم که پندار و کردار ما هميشه در مواضع انسان زحمتکش قرار خواهد داشت!

اصول مرامی و تشکيلاتی نهضت آينده افغانستان

۲- مبارزه در برابر تاريخک انديشي و ايدئالوژيهاي ارتجاعی و انشای هرگونه بهره برداري ناروا از عقبنامی ذهنی توده ها در جهت تداوم يا ترويج افکار ارتجاعی و عقبگرا.

ج: در عرصه های اقتصادی - اجتماعی:

- ۱- دفاع از هسانی حقوق تمام باشندگان سرزمين افغانستان و مبارزه آشتی ناپذير عليه هرگونه تعصب و تبعيض نژادی، قومی، سمتی، زبانی، مذهبی و جنسی.
- ۲- ارزشیابی و تحليل ریشه ها و عوامل نابرابريها و بيعدالتهای اجتماعی و اقتصادی جامعه افغاني، جستجوی راههای کاهش و رفع آنها و مبارزه در جهت ايجاد یک جامعه فارغ از ستم و بيعدالتي اجتماعی.
- ۳- فراهم آوری شرايط تحليل همه جانبه و علمي عوامل عقبنامی اقتصادی کشور و تدوين پيشنهادهای و طرحهای مشخص در جهت برونرفت از وضع کنونی.
- ۴- تلاش پيگيرانه در راه تثبيت جایگاه شايسته زنان در جامعه افغاني و مبارزه عليه هرگونه اندیشه و عمل تعصب آميز که از مقام و منزلت آنان به حيث نيميبکر جامعه بکاهد.
- ۵- انشای بهره کشي از کودکان افغان با استفاده از امکانات سازمانها و ارگانهای بين المللی و مبارزه به خاطر همسو سازی توجه افشار بيدار جامعه، در جهت ممنوع سازی «کار کودکان».
- ۶- تقبيح اقدامات در جهت سلب حق آموزش از کودکان افغان به مثابه بزرگترين جنایت و مبارزه در جهت اعاده اين حق.
- ۷- دفاع از حقوق مهاجران افغان و تلاش پيوسته تا جایگاه و نقش آنان در تعيين سرنوشت ملت افغان متبازر تر گردد.
- ۸- تلاش پيگيرانه در راه ايجاد فضای برادرانه در بين اقوام و مليتهای مختلف افغانستان و تقبيح مجدانه پندارها و کودراهای تفرقه اندازانه، تفرق طلبانه و جدایی خواهانه.

د- در عرصه فرهنگی:

- ۱- قرار دادن تداوم فرهنگ ملی افغانستان در سرخط وظايف «نهضت» و استفاده از تمام امکانات در جهت حفظ و باوروي فرهنگ و غنای زبانهای مردم افغانستان.
- ۲- حمايت از فعاليتهاي آفرينشي تمام روشنفکران افغان، در داخل و خارج کشور و تلاش در جهت اشاعه و پخش آثار ادبی و هنري.
- ۳- فراهم آوری زمينه هاي جدی انتقال فرهنگ ملی افغانستان به کودکان مهاجر افغان و جلب توجه سازمانهای جهانی فرهنگي و دولتهای ميزبان در اين زمينه.
- ۴- مطلع ساختن افغانها از طريق نشرية سراسري «نهضت» از اوضاع کشور و شرايط زنده گی مردم و فراهم آوری شرايط تحليل و شناخت عميق تر مسايل جامعه افغاني.

اصول تشکيلاتی

- الف: «نهضت آينده افغانستان» یک تجمع سياسيست که به گونه یک سازمان مستقل عمل ميکند.
- ب: هر افغاني که به سن هزده ساله گی رسیده باشد و اصول مرامی و تشکيلاتی «نهضت آينده افغانستان» را پذيرد و در جهت تحقق اهداف و آرمانهای آن تلاش ورزد، ميتواند عضو «نهضت آينده افغانستان» گردد.
- ج: انتخاب مسزولان «نهضت»، در همه سطوح، از طريق رای گيري آزاد، مستقيم و سري صورت ميپذيرد. تصاميم توسط اکثريت آرای اعضای حاضر اتخاذ ميگردد.
- د: «نهضت» از تجمع فدراسيونتهایی که در کشورهای مختلف تشکيل می يابند، تحت رهبري واحد مرکزی، شکل ميپذيرد.
- ه: بنياد مالي «نهضت» از طريق حق العضويتها، اعانه ها و فعاليتهاي فرهنگي و نشراتی آن تأمين ميگردد.
- جامعه افغاني در آستانه تحولات تاريخی قرار دارد. روند استقرار یک دولت مرکزی آغاز یافته است. ارتجاع جهانی تمام ريزهفهای نيروهای عقبگراي افغاني را به کار می اندازد تا نظام سياسي دلخواه خود را در افغانستان مستقر سازد، نظامی که با منافع کلی جهان غرب و ارتجاع عرب و منطقه همسوی داشته باشد.
- پراگنده گی و راه گمی نيروهای چپ و دموکراتيک امکان حضوريابی آن را در وضعيت سياسي کشور از بين برده است. تشکيل نيروهای دموکراتيک جامعه يگانه وسيله بيست که ميشود توسط آن روندهای بعدی سياسي، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگي افغانستان را به سود انسان زحمتکش افغاني سمت داد. اين تشکيل اگر در ابعاد اندیشه يی و ساختاری-سازمانی بدون نوسازی بنيادی و سرشتی جنبش چپ روی دهد، به يقين ظرفيت تاريخی انجام وظايف بزرگ را که در برابر نيروهای دموکرات قرار دارد، حاصل نخواهد کرد. نوسازی همه جانبه جنبش دموکراتيک در وجود یک سازمان دموکراتيک، پويا و مجهز با بينش علمي به یک ضرورت جدی سياسي جامعه ما تبديل شده است. نهضت آينده افغانستان در مقام نخستين پایه چنين سازمانی تشکيل یافته است و اصول زير را به حيث راستا های مرامی و تشکيلاتی خود مطرح ميکند:
- اهداف و وظايف نهضت آينده افغانستان
- الف: در عرصه سياسي:
- ۱- ايجاد جامعه واقعا دموکراتيک افغاني و استقرار یک دولت مبتنی بر قانون در افغانستان، به حيث یک هدف بزرگ دورنمايي.
 - ۲- همکاری و اتحاد با تمام نيروها و عناصر دموکرات جامعه افغاني برای تحقق اين آرمان والا.
 - ۳- تلاش همه جانبه، پيگير و عاری از هرگونه گرايش سکتاريسي و تفرق طلبانه به منظور تشريک مساعي با نيروها، احزاب، سازمانها و عناصر دموکرات و ترقی پسند - با حفظ هويتهاي مستقل شان - در یک حرکت کلی دگرساز و آينده نگر، به مقصد پی ريزی بنيادهای جامعه دموکراتيک افغاني.
 - ۴- استفاده از تمام زمينه ها به منظور تحقق گام به گام دموکراسی و تحمیل آن بر نيروهای حاکم در افغانستان.
 - ۵- بسپج مردم افغانستان در جهت به دست آوردن حقوق مدنی، به ویژه حق ايجاد سازمانهای سياسي، اجتماعی و فرهنگي.
 - ۶- دفاع پيگيرانه از استقلال، تماميت ارضی و حاکميت ملی افغانستان.
 - ۷- نفی بنيادی اعمال خشونت به حيث «وسيله سياسي» و کاربرد اين اصل که «تحقق دموکراسی» تنها از طريق «کاربرد وسايل و شيوه های دموکراتيک» ميسر است.
 - ۸- تلاش در جهت تحکيم مناسبات برادرانه مردم افغانستان با مردمان همسايه، انشای پيگيرانه اهداف خصمانه نيروهای خارجی و دولتهای منطقه در قبال افغانستان و ترغيب کشورهای همسايه به همزيستی دوستانه و همجواری نيک.
 - ۹- برقراری روابط با سازمانهای مترقی و دموکراتيک جهان و شرکت در گردهماييهای بين المللی به منظور اعاده صلح و استقرار دموکراسی در افغانستان.
- ب: در عرصه اندیشه يی:
- ۱- بخش و اشاعه بينش نوين چپ و دموکراتيک از طريق نشرات نهضت به ويژه «آينده»، نشرية مرکزی آن.

دکتر شایسته

۱. ط. پیکار

برخی ویژه گیهای تشکیلاتی

نهیضت آینده افغانستان

نهیضت آینده به حیث یک سازمان سیاسی دارای خصوصیتی است که از وضع کنونی جنبش چپ افغانی بر میخیزد - جنبشی که پروسه نوسازی را در عرصه های گوناگون آغاز کرده است.

نهیضت آینده از تجمع فدراسیونهای داخل و خارج کشور ساخته میشود که مطابق اصول مرامی و تشکیلاتی نهیضت به وجود می آیند. فدراسیونها ، مطابق اصول نهیضت ، در ساحة فعالیت خود از استقلال عمل و ابتکار برخوردار میباشند. به بیان دیگر نهیضت آینده تجمع یا اتحاد دموکراتیک و داوطلبانه سازمانهایی است که قسماً خود گردان هستند. طرز العمل کار هر یک از این سازمانها یا فدراسیونها از جانب خود آنها مطرح میشود و تصویب میگردد. این اصل به سازمانهای مذکور صلاحیت میدهد تا مسایل تشکیلاتی و مالی خود را به طور مستقلانه تنظیم نمایند و مطابق اهداف و شیوه های کار نهیضت ، فعالیتهای سیاسی و تشکیلاتی خود را عیار بسازند.

حلقه اتصال میان تمام فدراسیونها ، در وضع کنونی ، عبارت از **دارالانشای نهیضت** است که از سوی مجمع سراسری آن به طور دموکراتیک و سری انتخاب میشود. دارالانشای نهیضت وظیفه دارد روابط بین الفدراسیونی را تأمین کند ، استقامتهای کلی فعالیت عممی نهیضت را نشان دهد و همچنان شعارها و اهداف مقطعی یا تاکتیکی را تعیین کند. ترکیب اجتماعی نهیضت گسترده میباشد ، زیرا نهیضت به یک گروه خاص اجتماعی تعلق نداشته و به حیث یک سازمان سیاسی ، متعلق به تمام مردم افغانستان است. نهیضت آینده در بستر جامعه افغانی زنده گی و فعالیت میکند - جامعه ای که در آن اقشار و طبقات اجتماعی ، ملیتها و عنعنات متنوع منطقه ای و محلی وجود دارند.

نهیضت آینده ، به حیث یک سازمان سیاسی ، در صورتی خواهد توانست بر روندهای سیاسی-اجتماعی تأثیر بگذارد که با همه بخشها و لایه های مردم رابطه ارگانیک داشته باشد. یعنی نهیضت آینده باید در صفوف خود آگاه ترین نماینده گان این کته گورهای اجتماعی را متشکل بسازد. به همین دلیل است که نهیضت آینده در اصول تشکیلاتی خود شرایط پذیرش به عضویت نهیضت را بسیار ساده مطرح کرده است :

- تابعیت افغانستان ،
- سن ۱۸ ساله گی ،
- پذیرش اصول مرامی و تشکیلاتی نهیضت و تعهد مبارزه به خاطر تحقق اهداف آن.

تحقق استراتژی نهیضت در عرصه های اجتماعی و سیاسی مستلزم آن است که نهیضت از تمام لایه های مردم ، افراد آگاه را به عضویت بپذیرد و صفوف خود را از طرق ایجاد فدراسیونها در داخل و خارج کشور گسترش دهد. ممکن است برخی رفقایی که تجارب تلخ دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق را به خاطر دارند ، در این زمینه با من موافق نباشند ، اما تأکید میدارم که پذیرش گسترده و منظم اعضای آگاه به نهیضت یکی از وظایف عمده امروزی ما را تشکیل میدهد. زمانیکه توده های مردم امکان اشتراک فعال را در پروسه های سیاسی جامعه پیدا کنند ، آنگاه کمیت ها نقش جدی تری را در سرنوشت سیاسی کشور بازی خواهند کرد.

از جانب دیگر برای ما افغانها که زنده گی طولانی سازمانی و حزبی (راست یا چپ) را پشت سر داریم ، بسیار دشوار است که یک بار دیگر به ساده گی عضویت یک سازمان سیاسی جدید را بپذیریم. بنابراین برای پذیرش اعضای جدید به نهیضت باید به علاقه مندان نهیضت عملاً نشان دهیم که نهیضت آینده افغانستان نخستین سازمان سیاسی چپ دموکراتیک است که استفاده از وسایل غیردموکراتیک را برای رسیدن به اهداف خود رسماً مردود میداند. اینکه که نهیضت آینده با برگزاری دومین اجلاس عمومی خود مرحله جدید تشکیل خود را آغاز کرده است ، جلب آگاه ترین افراد دموکرات به عضویت نهیضت کار مرکزی ما را تشکیل میدهد.

در رابطه به گسترده گی بینش و تشکل اندیشه ای در نهیضت آینده باید گفت که نهیضت اصل تعدد عقاید و افکار را - در صورتی که با اصول مرامی و تشکیلاتی آن مغایرت نداشته باشد - میپذیرد. برخی از بدخواهان ، نهیضت ما را متهم به تنگ نظریهای چپ دیروزی میکنند ، در حالی که نهیضت آینده هرگونه قالب خشک، ایدئولوژیک را برای سازمان مردود و زیان آور تلقی میکند. در همین رابطه پرسشی مطرح میشود :

تشکل اندیشه ای در ساختمان نهیضت آینده به چی معنی است؟ آیا تشکل اندیشه ای با تعدد فکری (پلورالیزم عقیدتی) در نهیضت آینده تناقض ندارد؟

تشکل اندیشه ای عمدتاً به مفهوم رسیدن به یک تحلیل کلی علمی از جامعه افغانی و تدوین استقامتهای اساسی مبارزه جنبش چپ برای دگرگونی جامعه در سمت ترقی است. موازی ساختن عقاید در این سمت کلی در واقعیت امر تلاشی است برای رسیدن به اهداف مرامی و استراتژیک نهیضت. و اما پلورالیزم عقیدتی اصل بنیادی و دموکراتیک تشکل نهیضت است. عقاید ، افکار و نظریات متفاوت اعضا ، غنای یک سازمان را تشکیل میدهند. وظیفه نهیضت است تا به همه این نظریات ، عقاید و افکار جداگانه اعضا حرمت گذاشته آنها را در جهت تحقق برنامه و اهداف خود ستمدهی کند.

بدین گونه تنوع اندیشه ای و تشکل اندیشه ای دو واقعیت موجود در درون یک پروسه واحد هستند که بنیاد اندیشه ای و سازمانی نهیضت آینده را تشکیل میدهند. این بینش جدید با برداشت دگماتیک مرکزیت بیروکراتیک در تضاد سرشتی قرار دارد.

جاده ای که نهیضت آینده در آن به حرکت افتاده ، نه کوتاه است و نه هموار. ما با دشواریهای زیادی مواجه خواهیم شد ، ولی باید حقانیت را در عمل خود ثابت بسازیم. مردم از طریق پراتیک ما و از طریق حقانیت اندیشه های ما به ما خواهند پیوست. هیچگاه این اصل را فراموش نکنیم که محک داوری خلق ، عمل است ، نه حرف!

نهادهای سیاسی و جامعه قبیولی

نظام سیاسی به حیث روینای جامعه دارای تاریخ میباشد. برای شناخت نظامهای سیاسی قبل از همه به شناخت همه جانبه جامعه ضرورت ایجاد میگردد و این یک امر مسلم است که شناخت جامعه بدون مطالعه و ارزیابی سطح تکامل آن در عرصه های مختلف چون اقتصاد ، فرهنگ و غیره نهادهای اجتماعی و سیاسی آن امکان پذیر نیست.

برای شناخت نظام باید از کوتاه نگری ، تعصب و انواع برخوردها و بینشهای ایدئولوژیک خود داری کرد. زمانی می توان به یک شناخت بدون تعصب در عرصه سیاسی دست یافت که تحلیل ما بر بنیاد روش علمی استوار گردد.

شناخت دقیق و همه جانبه از عوامل اجتماعی یک نظام سیاسی زمینه های تغییر بنیادی در آن نظام سیاسی را فراهم میسازد ، در غیر آن مناسبات و روابط اجتماعی تولید کننده نظام سیاسی دست نخورده و به حال خود باقی خواهد ماند.

محروم بودن از نهادهای مختلفه سیاسی به خودی خود روابط علت و معلولی نهادهای اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی جامعه را برهم میزند ، و شرایط ایجاد جامعه مبنی را با مقتضیات عصری و علمی آن مانع میشود.

شدت آسیب ناشی از فقدان نهادهای سیاسی که بتواند روابط علت و معلولی خویش را با نهادهای اقتصادی ، فرهنگی و اجتماعی جامعه برقرار کند ، با درک این نکته به طور اخص بیشتر شناخته میشود که در جامعه قبیولی ، استبداد و مطلق العنانی سیاسی یگانه ماهیت نهاد سیاسی حاکم است ، این استبداد همیشه از طریق قدرت نظامی حفظ شده و از طریق سرکوب و غارت دارایی ملی به تقویت پایه های اقتصادی آن پرداخته میشود. با درک این مساله میتوان گفت که نهاد سیاسی جامعه قبیولی ولو از خود این جامعه نیز باشد ، باز هم به شکل نظامی بر جامعه تحمیل میگردد. طبیعی است که اگر نهاد سیاسی یگانه از طریق لشکرکشی یا به وسیله قوت نظامی بر جوامع دیگر به خصوص جوامع قبیولی تحمیل گردد ، جوامع مذکور نه تنها از لحاظ اقتصادی آسیب پذیر میشوند ، بلکه تکامل نهادهای سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی خویش را نیز از دست میدهند.

محرومیت جامعه قبیولی از نهادهای سیاسی فاجعه بیست که در پهلوی منحصر بودن قدرت لشکری نظام استبدادی تمام عناصر تکامل اقتصادی ،

اجتماعی ، فرهنگی و سیاسی جامعه را می خشکاند ، برعلاوه ملتپاریزه شدن نهادهای اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی عملیه خشکانیدن عنصر تکامل را که شامل تمامی ابعاد زنده گی در درون جامعه قبیولی می باشد ، تسریع میکند. تفاهم تاریخی در پهلوی شناخت مسایل عمده دیگر ، به شناخت عوامل بازدارنده تکامل نهادهای جامعه نیز کمک میکند ، چه آنکه تفاهم تاریخی عبارت از شیوه برخورد منطقی و تحلیلی با واقعیت های سیاسی است که جز قربانی نمودن عنصر تکامل در جامعه قبیولی ، دیگر پیامدی نداشته است.

این یک واقعیت عینی است که تفکر قبیولی با این نوع نگرش و بینش شدیداً در تضاد بوده و مخالف است و به احتمال قوی پاسخ به همچون تحلیل های واقعی و منطقی از وری تعصب سیاسی ارایه خواهد شد ؛ ولی « آثانی که عشقی برای تکامل جامعه در قلب شان زنده است و آرزوی ایجاد یک جامعه متحد ، دموکرات و مدنی را در دل می پروراند ، باید با آرایه طرح های علمی و اقدامات هرچه شدید تر تحلیلی و منطقی علیه سنتهای ارجاعی و خرافی جامعه قبیولی ، امید و آرزوی خویش را برای فردای روشن و آینده تابناک بیشتر و بار و زور تر خواهند دید.»

اقدامات شدید علیه سنتهای خرافی جامعه قبیولی و تحلیل واقعیتها نهادهای ظالمانه اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی هیچگاهی به مفهوم حمله بر خود جامعه (مردم آن) نیست. اگر اندکی روشن بینانه نگریسته شود ، حمله بر نهادهای قبیولی جامعه ناشی از تعهد « به مقوله های انسانی و اجتماعی بیست که جز انسان و اعمار جامعه مدنی نه بشتون می شناسد ، نه تاجک و نه هزاره و . . . » ، و از طرفی با درک و تحلیل واقعیت های تلخ و ظالمانه تاریخ سیاسی و شناخت دقیق این واقعیت هاست که میتوان به حفظ وحدت ملی در وجود نهاد سیاسی جامعه نایل آمد. حفظ وحدت ملی با ایجاد تفاهم ملی و فرهنگی و اراده مشترک اجتماعی امکان پذیر میباشد ، وقتی از اراده مشترک اجتماعی حرف می زیم ، اشاره به اقدام آگاهانه افرادی داریم که با شناخت دقیق از منافع اجتماعی و سرنوشت ملی سیاسی خویش ، داخل حاکمیت سیاسی میگرددند.

بنابر این آثانی که به مقوله های انسانی و اجتماعی (جامعه مدنی و مدنیت) معتقد اند ، به یقین که در مبارزه فکری برای شناخت نهادهای جامعه قبیولی در تاریخ سیاسی افغانستان سهم خواهند گرفت ، و آثانی که به قدرت ایمان دارند ، و نمی خواهند جامعه از حالت بدویت به طرف مدنیت تکامل نماید ، باز هم به یقین به راهی خواهند رفت که در این راه تکنون به جز از کشت و خون و ویرانی دست آورد دیگری ندارند.

ولی آنچه به کشر روشنگری متعهد جامعه ارتباط میگیرد ، وظیف اش آنگونه که در تلاشهای نهیضت آینده متبلور شده است) همانا ایجاد بیشتر همبسته گی آدمها از طریق مبارزه فکری و پخش اندیشه های دموکراتیک و پیشرو در جامعه است.

داستان کوتاه

یلدا

ب. ا. زرسنگ

(نومبر ۲۰۰۱)

خ خ خو خوب بیال! شاید باشد، پنجصد پول کلان است.

دوستش با عصبانیت پاسخ داد:

خروج شده، باورت نمی آید؟ ... بیا خودت بیال!

صدای ذهن را شنیدم که میگفت: «پرده را ببینداز، این صدا را خاموش کن!» اطاعت کردم، اتاق را دوباره تازیک ساختم. چی بگویم نا آرام شده بودم، چیزی ناراحت کننده بی صدوق سینه ام را میفشرد. با این که لب گور نشسته بودم نگو که هنوز هم حسادت میبیزیدم و از مصاحبت و آمیزش یلدا با دیگران رنج میبردیم و عذاب میکشیدیم. از خود پرسیدم: اگر عشق و شهوت در من کشته شده است پس این نیروی محرکه که مرا با دیدن هر مردی، دم دروازه خانه وی، برآشفته میسازد چیست؟ من که بقا نیخوام و تداوم که در من پایان یافته است! پس این بازی فریبنده طبیعت برای چیست؟ ... در فکر گشت که شاید حرارت مانده های کلام اخگر مرده باشد که هنوز هم آتش دارد و تن مرا گرم میسازد؛ شاید عشق و شهوت در من کاملاً نمرده باشند!

با همان بار ذهن از جایم برخاستم. پاهای گمراه شده ام از من اطاعت نمیکردند و سر تا پای بدنم، مثل یک زخم خون چکان، درد میکرد. کله ام سنگین شده بود، یک چیز ناخوش آیند در سلولهای فرسوده بدنم رسوخ کرده و حواسم را صدمه زده بود. پایان هستی خویش را با یک دیریآوری و درد احساس میکردم.

صدای دور و محو یلدا را شنیدم که در ذهن مریضم میگفت: «امشب بیدارت می آیم، برای گل حنا می آرم؛ از همان گللهای که مادرم دوست داشت در اتاق خویش همیشه داشته باشد. قول بده تا نیامدم ام از این دنیا نرو!» از شنیدن صدایش خوشحال شدم، تن خشک، بیخواب و زخم خورده ام طراوت ناپیدا یافت؛ با خود گفتم:

باز می آید و با مهربانی برابم لبخند میزند، دره که در سرزمین لبخندهای او چی تلخیی زرع کرده اند! با خود گفتم: ایکاش یلدا مادرم نمیداشت تا غم و اندوه را با او جوره نمیرایید!

من یلدا را از سالهای پیش میشناختم. ما در یک شهر و در یک کوچه میزیستیم، چند تا تابوی رنگباخته داشتیم که صورت های زمخت، هولناک و دهشت انگیزی داشتند، و ما آنها را در تاریکیخانه ها ابلهانه میپرسیدیم و خنده های متعفن و خون آلود شان را به چشمان گور شده خویش میسالییدیم. در آن تاریکیخانه ها ما نایبنا شده بودیم و مثل مرده ها روی تخته های رنگرفته شسته میشدیم، و چکه های آب از کناره های آن تخته ها آویزان میبودند.

وقتی یلدا را در این کوچه یافتم فهمیدم که بیچاره همراز من غمراه است، و ما هرکدام مان یک حرف غم بوده ایم و غم را سر بخود، بدون اذن و اجازه، از مصالح وجود ما ساخته بودند.

چراغ را روشن کردم. برای لحظه بی چشمانم را خیره و مظلوم ساختم. چشمانم را با پشت دست های خویش شقیدم و دیدم که اتاق روشن شد؛ مثل شیر دایه ام سپید بود، و دیوانه بی، از روی جنون بیکاری، تابوتها و مرده گان را در گستره سبز رنگ پیزاره های آن اتاق رسم کرده بود؛ مرده های برهنه روی تخته ها شسته میشدند و چکه های آب از کناره های شاریده آن تخته ها آویزان بودند. همین آدم دیوانه چشما، زنج ها و شست های پای مرده گان را، به اثر یک انگیزه نامعلوم، بسته بود. رسمها ابلهانه و ناشیانه نقاشی شده بودند و نام و تاریخ نداشتند. یکی از این رسمها خیلی زیبا و قشنگ بود و من آنها میپسندیدم. در آن تصویر، زنی، مثل فرآغنه مصر روی تخته پیرنگی شسته میشد و چکه های آب از کناره های آن تخته آویزان بودند، جادوگری روی تن لختش آب زمزم میریخت و وی را طهارت میداد، مومیایی میکرد، با پارچه سفیدی میپیچید تا برای آینده گان، در موزه بی، به تماشا بگذارند و من از آن شستشو احساس آرامش میکردم.

شنیدم که باز در کوچه گذر شد. چراغ را خاموش کردم و تصویرها، پیزاره ها، تقویم سیاه و سپید و مویک شکسته نقاشی، که در رفی زیر گرد و خاک فرو رفته بود، در تاریکی پنهان شدند. کورمال کورمال برگشتم، خودم را به بستر مرتبه رسانیدم و زیر لحاف نازکی، که پر های

دروشن غوغا صدا میدادند، فرورفتم و از گوشه پرده بیرون را تماشا نمودم: کوچه خلوت بود، سیاه مستان رفته بودند و نیم سوخته سگرت شان زیر پای کسی له شده بود، و یک سنگ لاغر و نیم سیر و خسته، در پی صاحب گم کرده خویش، سنگفرش کوچه را میبویید و بشتاب طی طریق میکرد. دوباره پرده را رها کرده چشمانم خسته ام را بستم. درد از پاهایم بالا می آمد، او را حس میکردم؛ خشن و بیرحم بود، مثل همین کوچه درد آور و وهن افکن بود. درد خزنده، یکباره، روی قفس سینه ام چنبر زد. دیدم که چشمانم مثل چشمان یک کفچه سحر و افسون داشت و مرا از خود بیخود میساخت.

یادم آمد که دوایم را نخورده بودم. دست دراز کردم، سه تا قرص از روی میز برداشته روی زبان باردار و ترک خورده خویش گذاشتم و پشت آن یک قوت آب خوردم. آب، که باسی و دیرمانده بود طعم مرده داشت. در روشنی یک ستون باریک و ضعیف نور، که از درز پرده به اتاق افتاده بود، متوجه شدم که حباب های کوچکی در جدار گیللاس چسبیده بودند، از وجود آنها دلم بد شد، شتابزده باقیمانده آب را، پشت قرصها، در دهان بدمزه خویش تهی نمودم و مثل ودکا، یکباره، قورتش دادم، و پس از آن به پشت نیمه نمودم و دوباره چشمان خسته ام را بستم. لحظه بعد، بی آنکه خواسته باشم، پینه کی رفته بودم. در خواب دیدم که مرده ام، کسی از لاش من عکس برداشته بود؛ یک عکس سیاه و سفید. میدیدم که مادرم در آن عکس، با خویشتن داری، بالای سرم راست ایستاده بود. داد و فغان سر نیدادم و موهای سرش را نمی کند. مثل بزرگواران سوی آسمان منگریست و چشم های مرا با دست چپ خویش میبست. مادرم مطابق افکار خودش، با تکه سپیدی، زنج و پاهای مرا نیز بسته بود، گوی میخواست، تا من، آنچه را در این دنیا دیده بودم در آن دنیا ببینم و آنچه در این دنیا گفته بودم در عقبا نگویم، و از آذههای که فرار کرده بودم در آنجا فرار نکنم؛ اما یک پرسش تعارض آمیز در صورت خاکی و رنگ پریده من هویدا بود؛ چرا مادرم مرا دست و پا بسته تسلیم آذههای آن دنیا میکند؟

سرخود بیدار شدم. صدای حزن باد می آمد. دو نفر در کوچه باهم دعوا داشتند، یکیشان گوی گنگهگار بود که

آن دیگری سرزنش می نمود: «گفتم کم بنوش و جیبهایت را محکم نگهدار؛ اما تو نشنیدی... حالا سزای قوت آب گرم.» گوشه پرده را بلند کردم، دیدم که دو تا مست در پایان کوچه تلو تلو میخورند، یک توته کاغذ مرطوب در هوا، پیش چراغ قرمز میرقصید. یلدا پرده های اتاقش را پس زده و پشت میز کار خویش ایستاده بود. به ساعت نگاه کردم؛ شب از نیمه گذشته بود، کارش پایان میبافت. یادم آمد که امشب به می دیدم می آید.

از جایم برخاستم و با هزار زحمت پیش دگمه چراغ رفته و آنرا پایین زدم. روشنی زننده بی از چراغ رها شد و به چشمانم خسته ام خورد، اذیت شدم، رویم را از آن برگرداندم. با اینکه پاهایم مثل سایر اعضای وجودم یاغی و نافرمان شده بودند رفته و چوکی را برای یلدا نزدیک تخت خویش گذاشتم تا نزدیکتر به من بنشیند.

برای دیدنش خوشحال بودم. چند لحظه بعد زلفان پیچ در پیچ و کمی خورده اش در قاب در ظاهر میشد، سوی من منگریست و از همان جا، از قاب در، شوخی کنان میگفت: «هنوز نمرده بی؟... هنوز خودت را نگویید بی؟» میدانستم چی میخواهد بگوید. یک روز برایش قصه کرده بودم؛ اگر دور گزوم را آتش بکشند از خودش را نیش میزند. میدانست که موقعیت من مثل موقعیت همان گزوم هار، عاصی و بد بخت است که دورم را سیمی از آتش و دیواری از قوغها کشیده اند و دیگر کاری، بجز نیش زدن به خودم، از من پوره نیست.

وقتی که پا به درون گذاشتم؛ گفتم: «خوش آمدی، صفا آوردی! مگر من هنوز خودم را نیش نزده ام.» خنده خشک و سرد کرد، خنده اش از زیر دل نبود؛ گرفته و ملول به نظر می آمد. هیچگاهی او را، آنچنان سرد و غمناک، آزاد و بیپروا ندیده بودم. دانستم که با یک بدبختی بزرگ در نبرد است. سینه اش را در صاف کرد و یک دسته گل حنا را روی میز گذاشت، من ابلهانه اظهار سباسبگذاری کردم. خاموشانه سوی من نگریست. چشمانش حالت خاصی داشت: نی خوشحال بود و نی اندوهگین، یک آمیزه آزادگی، بیپروایی، سردی و اندوه از سرمدکهایش منتشر بود.

بالاپوش چرمیش را از تن کشیده به گوشه بی پرتاب نمود و مثل افسون شده ها سوی من آمد، و عطر

پایین را نگاه کردم. چراغ سر کوچه خانه یلدا مثل هر شب مسوخت، و در روشنی سرخ رنگ آن سنگفرش سیاه، مرزوب و پر از ریزه کاغذهای که باد به هوا کرده بود نمایان بود.

خانه کوچکش دو اتاق داشت: یکی در بالا که آنجا میخوابید و دیگری در پایین که آنجا کار میکرد. اتاق کارش یک پنجره بلند شیشه بی داشت که از آنجا همه ااثیه اش دیده میشد: یک تخت خواب، آرام چوکی و یک میز دفتتری بود که روی آن یک آیینۀ مسور صورت نما، عطر های متنوع، خرده ریزه های زنانه و یک چراغ کوچک قرار داشت. یک پرده قرمز رنگ شهوت انگیز ااثیه اش را از من و از کوچه جدا میکرد.

یلدا همانجا در میان همان دیکور تجارتنی، در میان همان رنگهای مهیج، عطر های شهوانی و آذین های زننده میزیست، و با مردها میگفت، میخندید و چنه میزد. تصاویر زنان برهنه بی، که در ساحلی تن های غریان و سینه های سفت شان را به نمایش گذاشته بودند، روی دیوارهای گلابیرنگ اتاقش آویزان بودند، چهره یک مرد زیبا و حریص، که سر و صورت آراسته، پیشانی فراخ و محاسن کوچک و سیاه داشت، بزرگترین تصویر اتاقش را میساخت، و این مرد، آزمندانه، به تصاویر زنان برهنه نظر دوخته و نگاههای نیلوارش تشنه قربانی و خون بود.

من تزیینات دفترش را، که جلف و سبک بودند، از بستر خویش میدیدم، و خدا خدا میگفتم که پرده قرمز رنگ اتاقش به روی کوچه کش نشود؛ زیرا از در بسته اش بیزار بودم، و آن، بخاطرهم میداد که آنجا پشت آن حایل شیشه بی و پیش پای آن مرد زیبای حریص، که سر و صورت آراسته، پیشانی فراخ و محاسن کوچک و سیاه داشت، دخترکان معصوم، پاکدامن و پرهیزگار هوا را قربانی میکنند.

صدای پای عابرنی به گوشم آمد. از گوشه پرده، با دژده کی، نگاهشان کردم؛ دو تا زنگی مست، که از بیحالی پا به پا میشدند، زیر چراغ خانه یلدا از رفتن باز ایستادند. دانه های میده باران روی موهای مجعد و پیچ در پیچ شان نشسته بود و در روشنی دلگیر آن چراغ، مثل ریزه یاقوتها، میدرخشیدند. یکی شان بینی بزرگ و چشمان کوچک داشت، وقتی گپ میرد زبانش خند می آمد. آن دیگرس باریک اندام و خمیده بود، و هر دو رو بروی هم ایستاده بودند. مرد بینی بزرگ سگرتی روشن کرد و به زبان فرانسه پرسید:

چ ج چی را میبالی؟

مرد باریک اندام پاسخ داد:

پولهاییم را. بگذار در جیبیت باشد، ک کک کور استی نیبیلی باران میبارد ت ت ت میشو!

مرد باریک اندام گفتی فکرت جای دیگر بود که گوش سنگینش را پیش کرد و پرسید:

چی گفتی؟ بزنهایت! ... گ گ گفتم بگذار در جیبیت باشد. و با انگشت لک و سیاهش سوی پرده افتاده اشاره کرده گفت:

ح ح حالی باز میشود و د د داد میرویم.

مرد باریک اندام، که جیب های خویش را شتابزده میباید، با سراسیمه گی یادآور شد:

باش! ... پولهاییم؟

از قضا یک سنت هم برایشان باقی نمانده بود، بدون آن که متوجه باشند همه آنچه را که داشتند به مصرف رسانیده بودند. مرد باریک اندام و خمیده، که از اسراف و ولخرجی خویش نادم و عصبانی شده بود، آذههای نامعلومی را برای سبک کردن آشفته گی خویش نفرین و سرزنش کرد، دو و دشتام فرستاد و با احساس تعارض آمیری برای دست خود گفت:

میگفتمد که آمستردام شهر ساحرین است قبول نمی کردم... حالا باورم آمد... بیجهت نیست که این همه زاغ اینجا برسه میزند! بینی بزرگ پافشاری کرد:

روی تن معطرش پاشیدم. مطابق وصیتش تابوتی فرمایش کردم ، سپردم که به خاکش نسیانند و بالای مرده اش از محاسن آن دنیا چیزی نخوانند. خاطر من آسوده بود ؛ پاهایش را نبسته بودم.

وقتی که او را با دبدبه میبردند میل کردم با او بروم و مشتکی از خاکسترش بردارم تا اگر روزی گذرم به آرامگاه مادرش افتاد ، او ، را در جوارش دفن کنم. اما دریا که از جایم تکان خورده نتوانستم ؛ زیرا مرگ حریص و بدکاره با سردی و کرختی از کرم گذشته بود و آهسته و بیصدا سوی قلمب میخیزد من سایه اندام ناهرنی او را میدیدم که از دروازه قلمب عبور میکرد مرگ چی سایه زشت و هولناکی دارد!

پایان

بیا که قوت پرواز و

پَر و پات منم

نه گفتمت مرو آنجا که آشنات منم

درین سراب فنا چشمه حیات منم

و گر به خشم روی ، صدهزار سال زمن

به عاقبت به من آیی که منتهاات منم

نه گفتمت که به نقش جهان مشو راضی

که نقش بند سرپرده رضات منم

نه گفتمت که منم بحر و تو یکی ماهی

مرو به خشک که دریای با صفات منم

نه گفتمت که چو مرغان به سوی دام مرو

بیا که قوت پرواز و پَر و پات منم

نه گفتمت که ترا ره زنند و سرد کنند

که آتش و تبش و گرمی هوات منم

نه گفتمت که صفتهای زشت در تو نهند

که گم کنی که سرچشمه صفات منم

نه گفتمت که مگو کار بنده از چه جهت

نظام گیرد ، خلاق بی جهات منم

اگر چراغ دلی ، دانک راه خانه کجاست

و گر خدا صفتی ، دانک کدخدات منم

مولانای بلخی

هولناک مرا احاطه کرده است. همیشه مست و لخت میباشم و مثل حوا از مار و شیطان پرهیز نمیکنم ، و یک دیوانه مسلول در نزدیکیهایم زنده گی دارد که دو چشم سرخش را به من دوخته است.

«یک روز مادرم قسمم را با بیرحمی و قساوت پاره میکند و من خلاف میل آزاد میشوم. زندگی را با خود میگیرم و پیش همان دیوانه مسلول میروم که مثل یک تار باریک است ، پیشانی خورد ، بینی باریک و دهن کوچک دارد. خودم را پیشش لخت میکنم و مثل یک بخار شفابخش در تنش میدم ، مرگ از راه لبان او وارد سرزمین تنم میشود ، چنان دلپذیر و خوشایند میباشد که من آنرا می پسندم. فردای آن ، وقتی از خواب بر میخیزم ، میبینم چراغ قرمز مرده است. میروم تا به پیشواز آفتاب پرده ها را کنار بزنم ؛ میبینم آفتاب مرده است. میروم تا از آغوش آن دیوانه مسلول بیرون شوم ؛ شگفتزده متوجه میشوم که ، همانجا ، در میان بازوان ضعیف و ناتوان آن دیوانه مسلول مرده ام.»

خودش را به من نزدیکتر ساخت. گرمای وجودش را احساس میکردم ، میدیدم که تنش مثل لیانش داغ شده بود و التهاب برید عشق و مرگ در نگاه هایش میدرخشید. سوهایش روی شانه هایش ریخته بودند و غالیبت ، در هیئت یک تبسم ، بر لبان گوشتیش گشت و گذار میکرد. برای لحظه بی هیجانی ، وحشی و پرخاشگر شده بود ، و میل کاذب به زنده گی ، ظاهر خشک و بی احساسش را شور و مستی بخشیده بود.

دیدم روی سینه ام حاکمانه نشسته است. مغرور ، آسمانی و خیال انگیز به نظر می آمد. صدایش ، مثل نگاه های یک ناگ ، افسونگر شده بود ، و در حالیکه پنجه های نازکش روی صندوق سینه ام گشت و گذار میکردند ، با خود ، نجوا کنان تکرار مینمودم : « آن مرد دیوانه و مسلول عاشق من بود. آن مرد دیوانه و مسلول عاشق من بود.» گردش انگشتان لرزان را احساس میکردم که شهبانی و بیقرار بودند. یکبار گفتمی از بند و قیدی رها شده بود که مثل دیوانه بی روی صندوق سینه ام فشار آورد و ملتهبانه گفت : « آن مرد دیوانه و مسلول تو هستی! . . . آن مرد دیوانه و مسلول تو هستی!» بعد سوی دیوار نگریمت و گفت : « به تقویت نگاه کن! امشب آخرین شب پاییز است ؛ شب پلداست ، و مادرم

بیسرانه در انتظار من است مادرم بی . . . صبرانه در انتظار من است.» صدایش در میان هیجان و هوس میلرزید ، مبهم و گنگ میشد ، دور میرفت و مثل یک مه در هوا پراکنده میگشت.

صبح وقتی از خواب بیدار شدم دیدم بلدا ، مثل یک کودک بیخس و بیپناه ، در آغوش من آرامیده بود ، صورتی مثل فرشته ها داشت ، دو رشته موی سپید بغل گوشش به هم پیچیده بودند و بوی عطر تند و شهوت انگیزی از تنش فرایز بود. ابلهانه اندامش را معاینه کردم: بند بند وجودش ، مثل خودش ، معصومانه مرده بودند. در میان سکوت صبحگاهی ، غریبانه ، به ماحولم نگریمت و گوش فرا دادم ، و از بیرون صدای حزین باد می آمد.

تن بیحالم را از تخت پایین کشیدم ، سرگشته و حیران از خود پرسیدم : با کالبد او چی کنم؟ یکبار چشمم به پیزاره دیوار افتاد ، آنجا ، مرده زنی را دیدم که مثل فرأعنه مصر روی تختی پیرنگی شسته میشد و چکه های آب از کناره های آن تخته آویزان بودند ، جادوگری روی تن لختش آب زمزم میریخت و وی را طهارت میداد ، مرمیایی میکرد و با پارچه سپیدی میپوید تا برای آینده گان ، در موزه بی ، به نمایش بگذارد.

به یاد مرده خودم در عکس سیاه و سپید افتادم و به فکر مادرم شدم که مثل بزرگواران بالای سرم را ست ایستاده بود. با یاد وی ، بخاطر آمد که چی باید بکنم. چشمانش را بسته بودم رتم و زرخش را نیز با پارچه سپیدی بسته. وقتی که پاهایش را لمس کردم مثل یخ سرد بودند ، از سردی آنها افکار گمراه کننده بی به من سرایت نمود ، یاغی و باغی شدم ، میل مفروط به عصیان در من فوران یافت ، و بدون آن که پاهایش را ببندم رفته و ، مثل مادرم ، بالای سرش راست ایستادم و سوی آسمان خیره نگریمت و چیزهای مبهمی گفتم که خودم نیز معانی شان را نمیدانستم. در آن حال ، سکوت بیپروا ، سوت زنان، دور و برم گشت و گذار مینمودم و افکار و امیال غریب مرا زیر پاهای سنگین خویش بیرحمانه خفه میساخت.

با جسارت رتم و دستهای یلدا را روی سینه اش صلیب وار جا به جا کردم و گل حنای را که با خودش آورده بود

شهوتمی و مهیجی از دنبالش روان بود. پیشانیم را بوسید و پهلویم نشست. از این کارش تعجب نمودم ؛ میدانست که من زنجورم و مرض ساری و بیلرمان دارم . . . و از سوی دیگر چرا ، پس ، از این همه سالها ، مرا بوسید؟ . . . چرا پهلویم نشست؟ گفتمی فکرم را خوانده بود که با کف دستش پیشانیم را نوازش داد و با تأثر گفت : «نامه گرفتم مادرم کشته شده است.»

برایش فاتحه ندادم ؛ گنجایش نداشتم ، هیچ مرده بی برای مرده دیگر تسلیت نمیگویی. او هم تسلیتی را انتظار نداشتم. با دل شکسته و مجروح گپ میزد : « یاد است؟ . . . زمانی که فرار میکردیم یاد است؟ . . . چی شور دیوانگی بود ، چی طبل و نقاره بود ، چی حالی داشتیم، به خاطر چی محرکه های فرار کردیم ، تو چی ابلهانه به دنبالم راه افتادی. یاد است؟ پس از ده و یا پانزده سال بود ، و هنوز جوان بودم ، که مرا در این کوچه تنگ و باریک ، زیر این چراغ قرمز رنگ پیدا کردی ، و از دیدنم برآشفتمی و رنجیدی و شکوه نمودی من همیشه ، از همان روز اول تا همین روز آخر ، این سوال مکتوم را در نگاههای غمبار تو میخواندم که میپرسیدی ؛ چرا زیر این چراغ مینشستم؟ . . . چرا پرده های اتاقم قرمز رنگ و دیکورش تجارتمی بود؟ . . . میخواهی دلیلش را بدانی؟ . . . میخواهی؟ حاج و واج نگاهش کردم ، دهنم برایش باز مانده بود. دیدم دستم را گرفت و نوازش کنان گفت : « من برای مادرم قول داده بودم که هیچگاه او را بی جاه و جلال نگذارم و ستر حشمتش را ندارم . . . خوب بود هیچ وقت بی پول نگذاشتمش . . . تا هفته پیش که بمبیا خانه اش را غلطانید و زیر آوار شد دستش برای هیچ ناکسی دراز نگشت من به قول خویش وفا کردم . . . این همه به خاطر او بود. من بخاطر مادرم لخت میشدم و زیر آن چراغ مینشتم.»

دوباره دست مرطوب و داغش را روی پیشانیم گذاشت : «افسوس که یک تعارض و اختلاف ما را از هم جدا کرد؛ من مثل کودکش او را خوش داشتم ، او ، معنی جهان را برای من داشت ؛ اما مادرم بیشتر به زادگاهش عشق میورزید تا به من. دردا که وطنش برایش عزیز تر از من بود ، هرچی اصرار و ابرام کردم نشنید و با من نیامد . . . تو راست میگفتی تقدیر آدم زور آور تر از خود آدم است.»

قطره اشک از چشمش فروریخت : « . . . میبینی ، به خاطر یک تعویض بود که تو مسلول گفتمی ، من به این روز افتادم و مادرم زیر آوار شد!»

برای لحظه بی سکت ماند ؛ بعد بینی برگشته خود را با دست داغ خویش لمس نمود و مضممانه از پهلویم برخاسته بوتهایش را به گوشه بی پرتاب کرد ، جوراب هایش را کشید ، لخت و عریان شد. من مثل منتر شده ها تن لاغر او را تماشا میکردم ، حاج و واج مانده بودم. او که هیچگاهی چنین نکرده بود چرا چنین میکرد؟ دیدم آمد ، مثل یک موج آتشسته با عطر شهوت بار ، زیر لحافم فرو رفت ، مرا به سوی خویش کشید و آهسته مچ مچ کنان گفت : « یک سال است مرض بیلرمان دارم ، مثل تو رفتنی هستم. خوب است ، آنجا مادرم تنها نماند.» عطر وجودش بیقراری خواب برده بی را در من بیدار میساخت. میچ مچ کنان افزود : «خوب است ، تو هم به دنبالم می آیی ، من و مادرم تنها نمی مانیم!» با دست مرهای سرم را بالا زد و نازم داد : « نگذار مرده ام را دفن کنند ؛ بده که آتش بزنند و در کوره بسوزانند!» از هیجان نفس نفس میزد : « من از داکترها فرار کرده ام. آنان میخواهند در بستر سپید ، زیر چراغهای پرنور و نامطبوع جان بسپارم ؛ اما من نمیخواهم. من میخواهم در شب خودم ، که طولیل ترین شب دنیاست ، جان بسپارم. میخواهم که برگ زرد شده تنم ، از درخت زنده گانی ، در همین شب جدا شود و به دامن کسی ، که مرا از دل میخواهد ، فرو ریزد. میدانم دامن آن دیوانه مسلول در انتظار من است.» ابلهانه گفتم ؛ این چی حرفهایست که میزنی؟ . . . آرام باش ، همه چیز خوب میشود! زهر خند زد ؛ «چی مانده است که خوب شود؟ مادرم رفته و جهان برای من پایان یافته است ، از من تنها یک کالبد ، یک نقش و یک جنازه روان به جای مانده است که باید دفن شوند.» مکشی نمود و اضافه کرد : « من اسطوره زندگیم را از پیش میدانم و تو این را خیر داری.»

یادم آمد سالهای پیش ، زمانی که هنوز فراری نبودیم، برابم قصه کرده بود ؛ «خواب دیده ام که یک شب مادرم مرا در یک قفس مطلقا زندانی می نماید و آن قفس را از شاخه یک درخت قرمز رنگ آویزان میکند ، و مردم رانده شده و گمراه در اطرافم پرسه میزنند ، یک فضای شهوت باز ، دلگیر و

پیوسته به گذشته

از واژه نامه نقاد سیاسی-فلسفی *

۲ - ایدئالوژی

مارکس ایدئالوژی طبقه حاکم را ایدئالوژی حاکم در جامعه تلقی میکرد.

دستگاه اندیشه بی طبقه حاکم ، منافع طبقه حاکم را «منافع» سراسر جامعه تلقی میکند. بدین گونه اندیشه های طبقه حاکم به حیط اندیشه های جهانشمول و کلی تصور میشوند. ایدئالوژی طبقه حاکم خود را فراتر از اندیشه های طبقه حاکم و در نهایت جدا از طبقه حاکم تلقی میکند. این تصور واهی به وجود می آید که گویا ایدئالوژی با پیش کشیدن کلی ترین و جهانشمول ترین اندیشه ها رابطه بی با طبقات و با مناسبات مادی جامعه ندارد. اما ایدئالوژی حاکم با آنکه ریشه در مناسبات مادی دارد و از آن ها ناشی شده است ، به توضیح مناسبات واقعی بین آدمها نمیپردازد ؛ برعکس «مناسبات خیالی» آدمها را جایگزین مناسبات واقعی آنها میسازد. از این قرار ایدئالوژی حاکم رابطه بین «هستی اجتماعی» و «شعور اجتماعی» را بازگون جلوه میدهد.

تقسیم اجتماعی کار نی تنها در تقسیم جامعه به طبقات جلوه گر میشود ، بل در درون طبقه حاکم نیز «کار فکری» را از «کار مادی» جدا میسازد. طبقه حاکم به دو گروه تقسیم میشود : «طراحان فعال ایدئالوژیک» و «گیرنده گان غیر فعال». هر طبقه حاکم قشر مسلکی ایدئالوژیک خود را دارد ؛ از دولتمردان و سیاستگران گرفته تا حقوق دانان ، موعظه گران اخلاق ، روحانیون و ... از برکت این قشر ، مالک با آسوده گی خاطر از

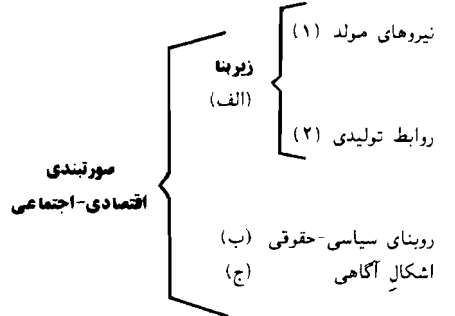
کاری که انجام نمیدهد ، بهره میگیرد ؛ تاجر به مبادله ثروتهایی که خود نیافریده است ، میپردازد وغیره.

در اثر مارکس به نام «هژدهم برومیر لویی بُنپارت» میخوانیم : «بر فراز اشکال مختلف مالکیت هستی اجتماعی ، روئایی از تصورات ، انتباهات ، دیدگاهها ، اندیشه ها و بینشهای فلسفی ساخته میشود. طبقه حاکم بر بنیاد شرایط مادی و روابط اجتماعی مربوطه آن به آفرینش این روئیا میپردازد. [بعدها] ، زمانی که یک فرد این روئیا را از طریق سنت یا از طریق آموزش حصول میکند ، چنین می پندارد که گویا اندیشه ها و تصورات نامبرده عوامل تعیین کننده و نقطه آغاز فعالیت اجتماعی او میباشد.» (ص ۳۹ ، ترجمه از ماست)

مارکس در «ایدئالوژی آلمانی» تسلط بورژوازی را با تسلط ایدئالیسم همپوند میداند. بدین گونه رابطه بی ارگانیک بین طبقه ممتاز و ایدئالوژی ، بین قدرت مادی و قدرت معنوی-فکری مطرح میگردد. پس نقد بنیادی و «علمی» ایدئالوژی حاکم ناگزیر با انقلاب اجتماعی علیه طبقه حاکم همسویی پیدا میکند! بر بنیاد همین پیش است که در «مانیفست حزب کمونیست» چنین آمده است : «پرولتاریا ، این پایین ترین قشر جامعه کنونی نمیتواند بدون برهم زدن روئینای تمام اقشاری که جامعه رسمی را تشکیل میدهند ، قد برافرازد و به پا ایستد.» (ترجمه از ماست)

اما اگر ایدئالوژی طبقه حاکم ، ایدئالوژی حاکم در تمام جامعه است . پس پرولتاریا چگونه خواهد توانست به «ایدئالوژی» خود دست یابد و حاکمیت خود را مستقر سازد؟ با توضیحاتی که تا اینجا از آثار آغازین مارکس و انگلس داده شد ، آیا خود مفهوم «ایدئالوژی پرولتاری»

ادامه در ص ۸



زمانی که سه عنصر بالا (الف ، ب ، ج) را تنها به دو عنصر (زیرینا = الف ؛ روئینا = ب + ج) خلاصه بسازیم ، روئینای سیاسی-حقوقی (ب) و اشکال آگاهی (ج) باهم به طور درآمیخته در نظر گرفته میشوند و در نتیجه مفاهیم «روئینا» ، «اشکال آگاهی» و «اشکال ایدئالوژیک» مترادف یکدیگر تلقی میشوند. گرچه در این صورت رابطه (ب) با (الف) یعنی پیوند تاریخی-مادی روئینای سیاسی-حقوقی با زیرینای اقتصادی (که مسأله محوری آن را مالکیت بر وسایل تولید تشکیل میدهد) قابل فهم است، اما رابطه اشکال آگاهی با زیرینای اقتصادی یا نادیده گرفته میشود و یا بسیار پیچیده و مبهم میگردد.

رابطه (الف) با (ب - ج) به دو گونه مطرح میشود :
- روند در واقعیت : از (الف) به سوی (ب-ج) یعنی از تضاد بین نیروهای مولد و روابط تولید به سوی اشکال ایدئالوژیک ؛

- روند در آگاهی : از (ب-ج) به سوی (الف) یعنی «اشکال ایدئالوژیک درک تضاد بین نیروهای مولده و روابط تولیدی».

همین دشواری دریافت و توضیح رابطه زیرینای اقتصادی با اشکال شعور باعث تنوع تعاریف ایدئالوژی در سیر تکامل تفکر مارکسیستی شده است.

۳- ایدئالوژی و طبقات اجتماعی

میدانیم که شکل مالکیت بر وسایل تولید تعیین کننده سرشت نظام اقتصادیست. طبقه مالک ، طبقه حاکم در روند تولید است. حاکمیت هم تولید مادی را احتوا میکند و هم تولید فکری-معنوی را (برداشت مارکس در «ایدئالوژی آلمانی» با همین وضاحت بیان شده است). یا به دیگر سخن : قدرت اقتصادی همزمان قدرت ایدئالوژیک و سیاسیست. «اندیشه های حاکم درواقع افاده فکری روابط مادی حاکم اند. یعنی روابط مادی حاکم مستقیماً در عرصه تفکر توسط اندیشه ها بیان میشوند».

در این برداشت آغازین مارکس از ایدئالوژی ، هیچگونه میانجی بین روابط مادی و عرصه ایدئالوژی وجود ندارد ؛ هیچگونه فاصله بی بین واقعیت و بازتاب آن در عرصه ایدئالوژی وجود ندارد. بدین گونه ، اندیشه ها مثل دیگر کالاهای تولید و توزیع میشوند! طبقه حاکم حاکمیت خود را در عرصه روابط مادی چنان درک میکند که به طور طبیعی در پی توجیه آن میباشد. یعنی دریافت طبقه حاکم از وضعیت خودش در مناسبات مادی جامعه در چنان یک سیستم اندیشه بی جلوه گر میشود که حاکمیت خودش را توجیه میکند. این سیستم اندیشه بی ، توسط طبقه حاکم ، بر تمام طبقات محکوم تحمیل میشود. از همینجاست که

واژه ایدئالوژی از بدو پیدایی آن تا امروز به معانی مختلف و گاه متضاد به کار رفته است. کلمات «ایدئالوژی» و «ایدئالوژیست» برای نخستین بار توسط دستوت دو تراسی (Destutt de Tracy) در سال ۱۷۹۶ به کار رفت. وی با تدوین این مفاهیم میخواست پژوهشهای خود در عرصه منشا تفکر را از «روانشناسی عقلانی» جدا سازد و علم جدیدی را به نام «علم اندیشه ها» به حیط بخشی از فیزیولوژی بنیاد گذارد.

مارکس (که در سال ۱۸۴۴ بخشهای ۴ و ۵ اثر دستوت دو تراسی را به نام «عنصر» خوانده بود) و انگلس بر آن شدند تا منشا اندیشه ها را به گونه دیگری مورد پژوهش قرار دهند و واژه ایدئالوژی را با برداشت تازه بی به کار گرفتند.

۱- ایدئالوژی و واقعیت

نخستین کاربرد مفهوم ایدئالوژی توسط بنیان جهان بینی علمی در رابطه با درک نادرست واقعیت از سوی فلسفه کلاسیک آلمان صورت پذیرفت.

آن فلسفه «اندیشه» را اصل مقدم می انگاشت و بر آن بود که اندیشه نیروی تعیین کننده جهان است ، گویا تاریخ چیزی جز تسلسل عقاید نیست و گویا امر ایدئالوژیک یک امر غیرواقعی و فاقد تاریخ میباشد.

بنیان ماتریالیسم تاریخی نقدهای زیر را بر برداشت نامبرده پیش کشیدند :

- تجارت فکری (یا تبادل فکری) آدمها وابسته به تجارت مادی (یا تبادل مادی) آنان است. فعالیت مادی و تجارت مادی ، به حیط «کلام زنده گی واقعی» ، سرچشمه تولید اندیشه ها ، تمثیلهای و تمام شعور است. نخستین وظیفه ایدئالوژی این است که سرچشمه خود را فراموش کند.
- ایدئالوژی بازتاب وارونه مناسبات واقعیتست. ایدئالوژی یعنی جهان بازگون شده یعنی کمره تاریک (Camera obscura) که هستی را به گونه معکوس نشان میدهد.

- ایدئالوژی از هیچگونه استقلالی نسبت به روند واقعیت برخوردار نیست.

- ایدئالوژی فاقد تاریخ مستقل خود است. انکشاف ایدئالوژی وابسته به انکشاف روابط مادیست. اندیشه ها یا فرآورده های اندیشه ها با روابط مادی پیوند دارند و همراه با آنها دگرگون میشوند.

در این پیش آغازین از ایدئالوژی ، بنیان ماتریالیسم تاریخی علم را از ایدئالوژی جدا میسازند. همینکه راه علم باز شد ، ایدئالوژی به حیط علم کاذب یا آگاهی کاذب مانند غبار سحرگاهی در برابر خورشید زوده میشود. جدا کردن علم از ایدئالوژی به معنای تکیه کردن بر ماتریالیسم فلسفی در برابر ایدئالیسم فلسفی آن روزگار بود.

۲- زیرینا و روئینا

بازگون سازی جایگاه ایدئالوژی نسبت به علم خواهان تحلیل جدیدی از رابطه شناخت با واقعیت و رابطه زیرینای اقتصادی-اجتماعی با اشکال دریافت این زیرینا از طریق آگاهی اجتماعی است :

یادی از شاعره مبارز افغان

لیلا کابویان

امسال، درست پنج بهار از فقدان نا به هنگام لیلا کابویان، از پیشگامان جنبش معاصر زنان کشور و چهره درخشان نسل کنونی شاعر زنان افغانستان می‌گذرد.

لیلا کابویان در سال ۱۹۵۰ در شهر کابل متولد شد. تحصیلات خود را در این شهر به گفته خودش: «جان برابر» - که به آن عشق می‌ورزید - به اتمام رسانید.

بعد از اتمام مکتب رابعه بلخی وارد فاکولته طب پوهنتون کابل شد، ولی به زودی دریافت که مرزهای این حرفه برای جولان پرتب و تاب و پژوهشگر و پرسشگر او تنگ است. او دریافت که آماج او برای مداوای دردهای بیکران مردم افغانستان را، تنها تداوی دردهای جسمانی آنان برآورده نمی‌سازد. لیلا ناگزیر تحصیل طب را رها کرد و به آموزگاری روی آورد. بعد اتمام تحصیلات در رشتهٔ پداگوژی شغل معلمی را اختیار کرد. او به این حرفه و به کودکان عشق می‌ورزید. به این لحاظ سعی میکرد تا جایی که مقدور بود در مکاتب ابتدایی تدریس نماید. او طی دوران آموزگاری اش در مکاتب و سطوح مختلف تدریس کرد. هزاران شاگردی که از محضر درس پربار او فیض برده اند، تصدیق می‌کنند که برای آنها او نه تنها معلمی آگاه و وارد، بلکه قبل از همه مادری مهربان و رفیقی صمیمی بود.

لیلا کابویان از آغاز جوانی به جنبش دادخواهانه و دموکراتیک کشور روی آورد. او آگاهانه و عاشقانه به رهایی زن افغان دل بست و دریافت که رهایی زن بدون رهایی مجموع خلق از چنبرهٔ بیداد و ستم ناممکن است. برای او آزادی زن یک مفهوم مجرد نبود. او به این باور رسید که در چارچوب رهایی کل جامعه آزادی زن مفهوم مشخص و حقیقی می‌یابد. او جنبش رهایی زن افغان را با مجموع جنبش چپ و دموکراتیک کشور پیوند می‌داد و در صف جنبش دموکراتیک کشور استوارانه می‌رزمید.

همگیری زنان در جنبش دادخواهانه کشور در آن روزها کار ساده بی نبود. قید و بندهای دست و پاگیر فراوانی زن افغان را از پرداختن به سیاست و مبارزه باز میداشت، ولی لیلا، دلیرانه این قید و بندها را از هم گسست و در راهی که برگزیده بود، استوارانه پیش رفت.

لیلا، مدتی کار معلمی را ترک گفت و به تربیت فرزندانش پرداخت. او فرزندانش را مانند همه مادران عاشقانه دوست می‌داشت و تربیت آن‌ها را مقدم بر کارهای دیگر می‌دانست. ازبشو او مدتی پیشنهادهای زیادی را

برای احراز مسؤلیت‌های مهم نپذیرفت.

بنا بر اصرار دوستان و مقامات، مدتی مسؤلیت نشر مجله «زنان افغانستان»، ارگان سازمان دموکراتیک زنان افغانستان را به عهده گرفت. لیلا در مقام ژورنالیست خبره و آگاه به مجله چهاره بی دیگر داد و خواست آن را واقعاً به زبان گویای زن افغان میداد و ولی محدودیت‌ها و تنگ نظری‌های معمول او را واداشت از این عهده استعفا نماید.

لیلا کابویان در مقام شاعر، قبل از همه ندای پرتپین رهایی زن و انسان بود. برای او که از آغاز جوانی به لاهوت شعر روی آورده بود، شعر ابزار موثر رهایی و دادخواهی بود. او شعر را در راه بیان این آرمان به کار گرفت و استادانه از عهده آن بدر آمد.

لیلا کابویان با گنجینهٔ پربهای ادبیات قدیم و معاصر فارسی-دری آشنا بود. او شعر دری را بسیار خوب می‌شناخت. او شیفتهٔ شعر ملگرتی حافظ و وارسته گی شاعرانه او بود. بدون اغراق لیلا از شاعران و دبسته گان اندکی بود که شعر بیدل را خوب می‌شناخت و تعبیر و تفسیر می‌کرد.

شعرهای لیلا کابویان که سوگمندها هنوز ترتیب و تدوین نگردیده، به چند زبان بین المللی ترجمه و در کشورهای مختلف چاپ شده اند.

لیلا کابویان مدتی در انجمن نویسندگان افغانستان مسؤلیت بخش ادبیات کودکان را به عهده داشت و کوشید در این عرصه آثار ارزشمندی را برای تغذیهٔ فکری کودکان و نوجوانان تهیه و نشر نماید.

فعالیت پرشور لیلا به حیث یک فرهنگی، یک شاعر، نویسنده و آموزگار بدون شک او را در شمار نماینده گان برجسته زن و روشنفکر افغان و مبارز بی هراس راه رهایی زن و انسان ماندگار می‌سازد.

لیلا کابویان در سال ۱۹۹۳ مانند هزاران آواره دردمند دیگر؛ از جور نامردان، پا به غربت سرای هجرت گذاشت و با خانوادهٔ خویش در آلمان پناه گزید.

از نخستین روزهای مهاجرت اجباری از بار و دیار وطن مشتاق بازگشت به وطن - با همه خطرات آن - بود. سالهای تلخ و خفقان آور هجرت در دیار غیر، سالهای تنهایی، سالهای خفت دست نگری خوان بیگانه و سال های خون آلودی که طی آن‌ها افغانستان عزیزش ویران گشت و شهر «جان برابر» ش زیر پاشنه های ناجوانمردان و نامردان جان داد؛ قلب پر شور درد آشنای او را دردمندتر و روان بی تاب او را آشفته تر کرد. دل ناقار عاشق او نتوانست درد و تنهایی هجرت را بیشتر به دوش کند. قلب او در ۱۴

اپریل ۱۹۹۸ از کار باز ایستاد و او در تربیت بیگانه به خواب ابدی فرو رفت.

لیلا کابویان به حیث چهرهٔ برجسته نسل خویش در حافظه تاریخ وطن باقی خواهد ماند.

یاد و خاطر لیلیا عزیز مان گرامی باد.

مسعود

کسب میکند. در این برداشت بود که تقابل بین علم و ایدئالوژی که سراسر آثار مارکس و انگلس را پیموده است، جایش را به «روحیهٔ حزبی» داد.

با پیروزی اکتوبر مسألهٔ طبقهٔ حاکم و ایدئالوژی حاکم دوباره در همان شکل آغازین اش مطرح شد. حاکم شدن ایدئالوژی طبقهٔ کارگر (طبقهٔ حاکم) در سراسر جامعه و ترویج آن در سراسر جامعه به اصل محوری تفکر نظام شوروی مبدل شد. نقد بنیادی مارکس از ایدئالوژی تی تنها به سایه فراموشی رفت، بل درست در نقطهٔ مقابل آن عمل شد. برای زدودن ایدئالوژی بورژوازی، اقدامات عظیم و گسترده بی در جهت تزریق ایدئالوژی جدید حاکم نا سرحد تریس مارکسیزم-لنینیسم در مدرسه ها روی دست گرفته شد.

ولانتایزیم در رابطه با تکوین «انسان نوین» تا جایی پیش رفت که برای عوامل ایدئالوژیک نقش بسیار تعیین کننده بی را در نظر گرفت. ظهور «کیش شخصیت» به هیچوجه کدام پدیدهٔ تصادفی نبود، بل در چارچوب اصل «پرورش ایدئالوژیک» توده ها مطرح شد.

دستگاههای عظیم ایدئالوژیک شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیسم دولتی بالاخره در ایدئالوژیک سازی مارکسیزم تا جایی پیش رفتند که از آن جهانیستی علمی یک دستگاه دکماتیک و حتی یک «ضریقهٔ مذهب گونه» ساختند.

مارکسیزم دولتی و رسمی شوروی واقعاً ایدئالوژی طبقهٔ بیروکرات حاکم حزب کمونیست اتحاد شوروی بود و در مقام ایدئالوژی، یک آگاهی کاذب و وارونه بود!

۵- درک غیرایدئالوژیک

با فروپاشی شوروی، عصر ایدئالوژی در مفهومی که مارکس در نظر داشت، پایان یافت. اینک مرحلهٔ درک مشخص جوامع مشخص در چوکات یک اسلوب علمی یعنی ماتریالیستی پژوهش فرا رسیده است. مثلاً در جامعهٔ افغانی

که فاقد مناسبات بورژوازی تولید مادیست، یگانه شیوهٔ درک همانا تحلیل مشخص مناسبات اقتصادی، توضیح اشکال مالکیت بر وسایل تولید (به ویژه زمین)، بیان ساختارهای ماقبل سرمایه داری (فیودالی و قبیله بی) و برشماری اشکال آگاهی اجتماعی است (به شمول مذهب در مقام ایدئالوژی فرا-تاریخی که بارز ترین شکل مستقل شدن ایدئالوژی نسبت به زیربنای اقتصادی جامعه و فورماسیونهای اقتصادی اجتماعیت و توان پیمودن چندین فورماسیون بی در پی را دارد). تنها با بهره گیری از تئوری علمی و با کاربست اسلوب عقلی شناخت، میتوان به درک جامعهٔ امروز افغانی رسید، تی با تکرار بی مورد شعارهای ایدئالوژیک دیروزی که درواقع مسخ مارکسیزم نقا بودند.

* مفاهیم منظوجه در این مبحث عمدتاً از واژه نامهٔ نقاد مارکسیزم، به فرانسوی، چاپ پاریس، انتشارات Puf، سال ۱۹۹۹ برگرفته شده اند.

آیستن تناقض و تضاد نیست؟

مارکس در هیچ جای «سرمایه»، مفهوم ایدئالوژی را به کز نبرده است. وی همزمان با توضیح حاکمیت مادی-عینی سرمایه بر دنیای کار، توضیح این حاکمیت را در عرصهٔ اندیشه ها نیز مطرح میکند. طبقهٔ کارگر در تمام گستره های زنده گی، به شمول «اشکال آگاهی»، زیر سیطرهٔ سرمایه قرار دارد. طبقهٔ کارگر در راه را در پیش دارد:

- یکی اینکه شعار های ایدئالوژیک خود بورژوازی را علیه بورژوازی به کار میگیرد و مفاهیمی چون برادری، برابری، آزادی و عدالت را که شعارهای ایدئالوژیک بورژوازی فرازمند تا تثبیت قدرت آن بود، علیه موقعیت حاکم بورژوازی که فرآورده های استثمار، ستم، بیعدالتی، فردگرایی و سود جویی اند، مطرح میکند!

- دو دیگر اینکه به درک ماتریالیستی (= علمی) یا غیر ایدئالوژیک موقعیت خود در روند تولید و در ساختار اقتصادی جامعه میرسد. راه اول عرصه های مبارزهٔ سیاسی و اقتصادی را در مراحل نخستین مبارزات طبقهٔ کارگر علیه طبقهٔ سرمایه دار حاکم احتوا میکند.

راه دوم به بینش علمی یا جهانیستی علمی یعنی بینش ماتریالیستی (انگلس مفهوم جهانیستی را به جای ایدئالوژی به کار برد) انجامید.

۴- (ایدئالوژی علمی)

به گواهی تاریخ، جهانیستی علمی از درون طبقهٔ کارگر یعنی توسط خود کارگران تکوین نیافت. لنین با کاربست اندیشهٔ کائوتسکی مسألهٔ آمیزش علم را با طبقهٔ کارگر مطرح کرد و واژهٔ ایدئالوژی را که انباشته از پندارهای غیر علمی بود، به مفهوم «جهانیستی» به کار گرفت. طبقهٔ کارگر با ایجاد «ایدئالوژهای» خود (برخاسته از درون طبقه یا بیرون از آن یعنی ایدئالوژهای ارگانیک یا غیرارگانیک) باید تا سطح آگاهی کل ساختار اجتماعی ارتقا کند و به شناخت دقیق از روابط تمام طبقات در درون جامعه برسد.

از دیدگاه لنین ایدئالوژی طبقهٔ کارگر - یعنی سوسیال دموکراسی آن زمان - محصل چنان شناخت علمی است که تئوری انقلابی را با جنبش انقلابی گره میزند. وی نگاشت:

«کسی شایسته گی داشتن لقب «ایدئالوگ» را دارد که در پیشایش جنبش خود پویه قرار داشته باشد، راه این جنبش را نشان دهد و پیشتر از دیگران حل مسایل تیوریک، سیاسی و تاکتیکی جنبش را پیش کند...» (لنین، کلیات به فرانسوی، جلد ۲، ص ۲۲۹؛ ترجمه از ماست)

لنین به مسألهٔ «ایدئالوژی حاکم بورژوازی» و نفوذ آن در بین طبقهٔ کارگر کمتر بها میداد و تبارز این گونه پدیده ها را ناشی از خلصی جنبش یا نفوذ و رخنهٔ خرده بورژوازی در آن مینداشت.

در بینش لنین مفهوم «ایدئالوژی» از مفهوم «روبنای جامعه» جدا میشود. حزب (به مفهوم پروتلاریا که در مانیفست به کار رفته بود) به حیث یک انتی-جامعه در برابر جامعهٔ حاکم قد علم میکند و جایگاه یک دولت در درون دولت را

جنگ امریکا در افغانستان

تازه آغاز شده است

خطر هرج و مرج جدی شده می‌رود

سیلیگ هاریسون *

ترجمه از آلمانی: محمد سالم سپارتک

برگرفته از ماهنامه «لوموند دیپلوماتیک»، ص ۲۰۰۲

قرار است در ماه جون ۲۰۰۲ ظاهر شاه - پادشاه سابق افغانستان که تازه از مهاجرت برگشته است - مجلس لویه جرگه را افتتاح کند. این لویه جرگه باید یک حکومت عبوری را بر مبنای قاعده وسیع تشکیل دهد. اما افغانستان به هیچوجه در صلح قرار ندارد و شمار زیاد شرکت کنندگان جرگه را «رهبران جهادی» تشکیل می‌دهند که از دیدگاه حرفه اصلی خود **جنگ سالار** هستند. در ولایت پکتیا اقوام پاچا خان زردان و محمد مصطفی مصروف یک جنگ بیرحمانه و خانمانسوز برای قدرت می‌باشند. سوء قصدها در افغانستان یک پدیده روزمره است. در این میان عساکر امریکا و متحدینش به شکار جنگجویان طالبان و القاعده ادامه می‌دهند. اگر دگرگونی جدی و همه جانبه در اوضاع صورت نگیرد و کمک قابل ملاحظه مالی خارجی برای با ثبات سازی وضعیت سیاسی و اقتصادی کشور نرسد، **بیم آن می‌رود که افغانستان بار دیگر در مرداب هرج و مرج غرق شود.**

محمد ظاهر شاه، پادشاه سابق افغانستان به این پسران که درباره جنگهای جاری در کشورش چه فکر میکند، یک پاسخ پوست کنده ارائه کرد: «این یک جنگ احمقانه و بیهوده است. من این جنگ را با درد و رنج بی پایان دنبال میکنم. ای کاش این جنگ هرچه زودتر ختم میشد. اکنون زمان اعمار مجدد کشور فرا رسیده است» (۱)

ظاهر شاه خبر نداشت که هنگام گفتگوش با رئیس یک سازمان امداد ایتالیا (در

افغانستان) یک ژورنالیست نیز حضور داشت، ورنه شاید این نظر انتقادی را بیان نمی کرد. افسوس که پاسخ ظاهر شاه از جانب اکثریت رسانه های گروهی امریکا نادیده گرفته شد، در حالی که باید جدی گرفته میشد، زیرا ظاهر شاه ریاست لویه جرگه را به عهده خواهد گرفت. لویه جرگه در ماه جون امسال یک حکومت عبوری را انتخاب خواهد کرد، حکومتی که جانشین حکومت مؤقت حامد کرزی میشود. همچنان انتظار می‌رود که لویه جرگه **پادشاه سابق** را - که به تاریخ ۱۸ اپریل ۲۰۰۲ از مهاجرت در روم به کابل برگشته است - به حیث **رئیس دولت** افغانستان انتخاب کند.

تصوره تلخ پادشاه سابق ناشی از خشم مردم افغانستان در رابطه با قربانی های ملکی عملیات نظامی ایالات متحده امریکا و متحدینش است. **شمار قربانیان ملکی روز به روز بیشتر میشود** و خشم مردم نیز روز افزون است. زمان آن فرا رسیده است که امریکا استراتژی جدیدی را در رابطه با افغانستان اتخاذ کند، ورنه **خشم مردم شدت بیشتر خواهد یافت** و به یک ضدیت عمومی مردم افغانستان علیه امریکا مبدل خواهد شد؛ حکومت حامد کرزی (حکومتی که توسط امریکا رویکار آمده و هوادار امریکا است) به زودی اعتبار خود را از دست خواهد داد و آن محبوبیت نسبی را که امریکا با سقوط دادن طالبان در بین مردم افغانستان کمایی کرده بود، نیز به زودی از دست خواهد رفت.

امروزه هیچکس دقیق نمیداند که جنگ امریکا در افغانستان چند کشته به جا گذاشته است. مارک و. هیرولد، اقتصاد دان در یونیورسیتی نیوهامپشر، پس از یک محاسبه دقیق که تمام گزارشات از جانب سازمانهای امداد و ژورنالیستان را بررسی کرده، به این نتیجه رسیده است که در نخستین ۸ هفته جنگ ۳۷۴۲ نفر از اهالی ملکی افغان کشته شده اند (۲).

کاسه صبر مردم افغانستان لبریز شده می‌رود!

کرچه در آغاز جنگ وزیر دفاع امریکا، دونالد رمسفیلد، تأثر خود را درباره «خسارات جانبی» ابراز میکرد، اما در این اواخر دیگر حرف تشر و معذرت از زبان او شنیده نمیشود. رمسفیلد در باره مرگ ۱۶ قربانی بیگانه ملکی که به تاریخ ۲۴ جنوری حین حمله هوایی در شمال قندهار کشته شدند، چنین تصره کرد: «من فکر نمیکنم که کدام اشتباه رخ داده باشد. ما در افغانستان با شرایط دشوار مواجه هستیم. وضع فوق العاده پیچیده است. اوضاع به هیچوجه روشن نیست و نمیتوانیم بگوییم که در یک جهت «آدمهای خوب» قرار دارند و در جهت دیگر «آدمهای شریر» (۳).

مردم افغانستان که ۸ سال در برابر اردوی شوروی رزمید و به تعقیب آن ۱۳ سال جنگ داخلی را تحمل کرده، تا حدودی با مصیبت جنگ عادت کرده است. گزارشگران امریکایی در آغاز جنگهای کنونی با اهالی ملکی افغان مصاحبه میکردند، آنکاه بسیاری از اهالی ملکی از آرایه تصره های انتقاد آمیز نسبت به امریکا خود داری میکردند و بدون ملامتی میگفتند که از جانب هرکس خواه مخواه اشتباه رخ

میدهد. اما حالا این نشانه ها افزایش می یابند که کاسه صبر افغانها به زودی لبریز خواهد شد و محبوبیت کرزی - از طریق عکس العمل بی پروای امریکایی ها نسبت به درد و رنج افغانها که در تصره های تسمخر آمیز رمسفیلد نسبت به کشته شده گان ملکی به مشاهد میرسد - صدمه خواهد دید.

در جریان عملیات نظامی با نام شفری «انا کوندا» در نزدیکی شهر گردیز که در آن ۸ عسکر امریکایی کشته شدند، بنا بر گزارشات اولیه، وضع برای عساکر امریکایی کاملاً روشن بود: آنها در برابر تجمع بزرگی از «شریها» قرار داشتند.

به عقیده کرزی اطراف گردیز «آخرین پایگاه تجرید شده تروریستها در قلمرو افغانستان است». عساکر امریکایی در جریان عملیات بعدی شان بر ضد رزمنده گان طالبان و القاعده هیچ گاهی با وضع مشابهی مواجه نشدند، با آنها جان برنس، خبرنگار «نیویارک تایمز» از گردیز گزارش داد که یک باشنده قریه گفته است که در نتیجه «بیماران امریکایی ها شمار زیاد اهالی ملکی کشته شده اند» (۴).

خبرنگار دیگری به نام چارلز کلوفر از نشریه «فاینشل تایمز» از گردیز گزارش داد که در میان مردم محل هیچگونه پشتیبانی برای عملیات نظامی امریکا وجود ندارد: «مردم این منطقه به کلی از جنگ به سیر آمده اند». فرماندهان امریکایی به این نظر هستند که اکثریت نیروهای دشمن واقع در کوههای اطراف گردیز به هسته القاعده تعلق دارند، اما مردم محل تأکید میکنند که آنها افغان هستند. آنها هواداران سابق طالبان هستند که حالا میخواهند راحت گذاشته شوند. این افراد که در گذشته از طالبان هواداری میکردند، هرگز نمیخواهند دوباره متشکل شوند و جنگ را ادامه دهند (۵).

نزد افغانها تفاوت بزرگ وجود دارد که امریکایی ها «اعضای خارجی القاعده، یعنی عربها، پاکستانی ها یا چینی ها را می کشند یا رزمجویان افغان طالب و خانواده های شان را. طور مثال والی پکتیا، محمد وردگ به بیشتر بیکر، خبرنگار «واشنگتن پست» و وضاحت ابراز کرد: «میان افراد ساده طالبان و طالبان افراطی که با القاعده سر و کار و داد و گرفت داشتند، تفاوت جدی وجود دارد» (۶).

استراتژی جدید امریکا در افغانستان باید با کاهش عملیات نظامی آغاز شود. یعنی نیروهای نظامی امریکا باید حملات هوایی را به یک حد اقل محدود بسازند و با رسانیدن وسایل لوژستیک به عساکر زمینی افغان و امریکایی به وسیله چرخانها، پشت جبهه آنها را تقویه کنند.

از دیدگاه سیاسی باید امریکا به رژیم کابل کمک کند تا کنترل خود را بر سراسر کشور استقرار بخشد. به همین منظور امریکا باید تا وقتی که اردوی ملی افغانی در حالت تشکل است، عساکر صلح ملل متحد را با سهمگیری پرسونل نظامی امریکایی تقویه کند و کمک قابل ملاحظه اقتصادی برای اعمار مجدد افغانستان بدهد. ظاهر شاه کمکهایی را که تا کنون رسیده اند، به حیث ناکافی انتقاد کرد. گروه پنتاگون وعده کمک را به حکومت کابل در اعمار اردوی ملی داده است، اما تا هنوز از آرایه مربی های نظامی و وسایل مانی اجتناب می ورزد.

در رابطه با قربانیهای ملکی در ناحیه کرم (به تاریخ ۱۱ اکتوبر ۲۰۰۱)، در کوههای توره بوره (به تاریخ ۱ دسمبر ۲۰۰۱) و در پکتیا (به تاریخ ۲۰ دسمبر

۲۰۰۱) که خبر آنها از طریق تمام رسانه های گروهی نشر شد، کرزی با سکوت آگاهانه خود توانست جزو خشم مردم افغانستان را بگیرد. اما زمانی که در نیازی قلعه به تاریخ ۲۹ دسمبر بمهای امریکایی بر یک محفل عروسی فروریختند، کرزی انتقاد خود را علنی ابراز کرد. پسان تر وقتی که کرزی تحقیق بمباران ۲۴ جنوری را مطرح ساخت، پنتاگون مجبور شد به کشتن «اشتباهی» ۱۶ فرد ملکی اعتراف کند. امریکایی ها حین حمله بر نیازی قلعه و همچنان ضمن حمله در نزدیکی قندهار، «خوب ها» را اشتباهاً به عوض «شریها» بمباران کرده بودند، زیرا **جنگ سالاران افغان به منسویب استخبارات امریکا اطلاعات نادرست را داده بودند تا بدینوسیله رفیقای محلی خود را از بین ببرند.**

عدد ۳۷۴۲ قربانی ملکی که مارک و. هیرولد تا ۶ دسمبر ۲۰۰۱ محاسبه کرده است، هرچند که یک تخمین موقتی میباشد، اما متکی به یک اجمال بسیار دقیق است و مستند از گزارشات منابع موثق است. شمار قربانیها یا از جانب نماینده گان رسمی ملل متحد در افغانستان یا از جانب سازمانهای غیر حکومتی امداد بین المللی مانند «دکتوران بدون مرز» آرایه شده اند و یا متکی از گزارشات ژورنالیستان امریکا، برتانیای فرانسه، کانادا، استرالیا، هند و پاکستان میباشند.

در تمام این گزارشات بدون استثناء - به شمول گزارشاتی که ارقام پایین تر قربانیان ملکی را آورده اند - (۷) برای فیصدی بلند قربانیان ملکی بمباران سه دلیل آرایه میشود: **تخست** اینکه اردوی شوروی سربازخانه ها را در نزدیکی مراکز بود و باش اعمار کرده بود، جایی که میتوان به آسانی از آنها دفاع کرد. طالبان این سرباز خانه ها را به پایگاه ها مبدل ساخته بودند که حالا مورد حمله قوای هوایی امریکا قرار میگیرند. **دیگر** اینکه طالبان اغلباً تلاش کرده اند ذخایر مهمات خود را در مناطق مسکونی پنهان سازند. **دلیل سوم که مهمترین دلیل میباشد** اینست که قوای هوایی امریکا حالا دگر مانند جنگ کوسوو از سلاح رهبری شده توسط شعاع لیزر استفاده نمیکنند، بلکه با استفاده از سیستم هدف گیری متکی به سنگالهای قمر مصنوعی بمباران میکند **که دقت آن کمتر است.**

شمار قربانیان ملکی از این طریق نیز افزایش می یابد (مزید بر اثرات فاجعه آمیز هدف گیری و اصابت غلط بمها) که امریکا با بمباران فرشی توسط طیاره های «بی-۵۲» (B-52) و طیاره های «بی-۱ پی» (BI-B) بمهای خوشه بی «سی پی یو-۸۷» (CPU-87) را پرتاب میکند. «سی پی یو-۸۷» یک «بم مادر» ۵۰۰ کیلوپی است که ۲۰۲ دانه «بم کوچک» را آزاد میسازد که هرکدام آن یک پاراشوت کوچک دارد. این بمهای کوچک روی یک مساحت بزرگ (برابر به ۲ تا ۳ میدان فوتبال) پراکنده میشوند. هر بم افکن «بی-۵۲» میتواند ۳۰ بم خوشه بی «سی پی یو-۸۷» را حمل کند. تا اخیر جنوری ۲۰۰۲ قوای هوایی امریکا در حدود ۶۰۰ بم خوشه بی را در افغانستان پرتاب کرده است. انتظار می‌رود که بمهای کوچک به مجرد اصابت به زمین منفجر شوند، اما اقل ۵ درصد آنها منفجر نمیشوند. معنای آن اینست که (بنا بر تخمین هیرولد) در حدود ۶ هزار بم منفجر نا شده باقی مانده اند که مثل ماین زمینی خطرناک هستند.

به ادامه ۹

پنتاگون مانند گذشته مخالفین **گوزی** را تقویه میکند. برخی ناظران سیاسی می گویند که کشتن اهالی ملکی و پشتیبانی از **جنگ سالاران فاسد** حالا دگر به یک ضرورت اجتناب ناپذیر در امر پیروزی بر طالبان مبدل شده است. به هر حال ، زمان آن فرا رسیده است که امریکا امروز اولویتهای دیگری را تعیین کند. امریکا باید عملیات نظامی خود را بر ضد بقایای طالبان کاهش دهد و همزمان اعمار مجدد قوای نظامی و شبه نظامی رژیم کابل را سرعت ببخشد تا آن رژیم بتواند با اتکا به خود نیروهای باقی مانده طالبان را از بین ببرد.

ایالات متحده باید از یک طرف از این استراتژی نظامی اجتناب ورزد که جنگ سالاران محلی را به زیان **گوزی** تقویه کند و از سوی دیگر امریکا نباید به تفریط دیگر سقوط کند و برضد مخالفین **گوزی** وارد عمل نظامی شود ، حتی اگر این کار را **گوزی** تقاضا کند.

خطر یک «مداخله خزنده دست و پاگیر» برای امریکا در افغانستان به تاریخ ۱۷ فیروزی به طور نمونه هنگامی به مشاهده رسید که قوای هوایی امریکا در نزدیکی خوست با ۲ حمله هوایی میخواست یک گروه شبه نظامی مخالفین کوزی را از بین ببرد. پسان یک کارمند قصر سفید اظهار داشت که امریکا میتواند از این طریق موجب کاهش منازعات محلی شود که در سراسر افغانستان تیم های مشاوران نظامی را بفرستد ، مشاورانی که صلاحیت داشته باشند حمله قوای هوایی بم افکن امریکا را تقاضا کنند ، هرگا این کار برای برقراری صلح ضرور باشد.

□

اگر ما خواهان این باشیم که افغانستان دیگر هیچگاهی به پایگاه تروریستان مبدل نشود و همچنان اگر ما بخواهیم که افغانستان جلو تجارت مواد مخدر را بگیرد ، و اگر ما خواهان اعمار مجدد یکی از فقیر ترین کشورهای جهان باشیم ، در این صورت ما به یک حکومت مرکزی با ثبات و دارای اتوریته نیاز داریم. امریکا باید با تمام نیرو همین اهداف را دنبال کند ؛ به بیان دیگر باید به پیمانته کافی کمک اقتصادی بدهد و هم قوای صلح ملل متحد را از طریق سهمگیری عساکر خود تقویه کند تا که پروژه ایجاد دوباره اردوی ملی افغان به پایه اكمال برسد.

اما برای این که امریکا چه باید بکند و چه کرده میتواند ، حدود معینی نیز وجود دارد. تاریخ به ما درس میدهد که حتی در صورت پشتیبانی دوامدار بین المللی سالهای سال دوم خواهد کرد تا افغانستان بار دیگر به پا ایستاد شود. مداخله مستقیم نظامی امریکا در جریان این پروژه درازمدت یک تعداد عواقب ناگوار را در پی دارد ؛ نخست اینکه بدبینی جدید (جهانیان و مردم افغانستان) را نسبت به امریکا به وجود خواهد آورد ، مزید بر بدبینی که در نتیجه «تلفات جانبی» به وجود آمده است و روز افزون است ؛ دوم اینکه اعتبار نسبی را که امریکا با سقوط دادن حکومت طالبان کمایی کرده بود ، بیشتر تخریب میشود و سوم اینکه افراطیون اسلامی را در پاکستان و افغانستان تقویه خواهد کرد ، افراطیونی که اصلاً ظهور طالبان را ممکن ساخته بودند.

* پژوهشگر **امریکایی** ، رئیس «مرکز پروژه امنیت ملی برای سیاست بین المللی» در واشنگتن ، نویسنده آثار متعدد در باره افغانستان.

یادداشت : تکیه روی کلمات و عبارات در همه جا از مترجم است.

پینوسیا :

۱- «لا ستامپا» (La Stampa) ۷ مارچ ۲۰۰۲.

۲- مازک و. هیرولد (Marc W. Herold) «دوسیه یی درباره قربانیان ملکی بسیاری هوایی ایالات متحده امریکا در افغانستان : محاسبه همه جانبه قربانیان منکی» ، دانشگاه نیوهمپشر ، دورهام ، نیوهمپشر ، دسمبر ۲۰۰۱.

۳- «واشنگتن پست» ، ۱۸ فیروزی ۲۰۰۲.

۴- «نیویارک تایمز» ، ۷ مارچ ۲۰۰۲.

۵- «فاینشل تایمز» ، لندن ، ۹ مارچ ۲۰۰۲.

۶- «واشنگتن پست» ، ۶ مارچ ۲۰۰۲.

۷- مقایسه شود با مطالعات کارل کونیتا که در چوکات پروژه آترناتیف دفاعی به رقم ۱۳۰۰ تن کشته شده گن ملکی از اثر بسیار امریکا رسیده است :

"Strange Victory : A Critical Appraisal of Operation Enduring Freedom and the Afghanistan War" , Research Monograph , PDA. Cambridge Massachusetts , 6. January 2002 ; " Operation Enduring Freedom : Why A Higher rate of Civilian Bombing Casualties" , Briefing Report 11 , Cambridge , 24 January 2002.

هنگامی که وزیر دفاع امریکا ، رمنسفیلد در آغاز فیروزی یک «بودجه عاجل اضافی» را در کنگرس به تصویب میرسانید تا نبرد جهانی بر ضد تروریزم را دوام داده بتواند ، تأکید کرد که **عملیات نظامی در افغانستان اقل تا اکتوبر سال ۲۰۰۳ دوام خواهد کرد**. او همزمان پشتیبانی امریکا برای توسعه عساکر صلح ملل متحد را در افغانستان رد کرد ، باوجودی که کوزی و همچنان براهیمی ، نماینده خاص سکرتر جنرال ملل متحد در افغانستان بارها این را تقاضا کرده اند. رمنسفیلد استدلال کرد که سهمگیری امریکا در این امر مساعی جنگی امریکا را از دیدگاه مصارف مالی و تلفات جانی زیر فشار قرار خواهد داد.

مسأله توسعه قوای حافظ صلح در رسانه ها به یک موضوع مشاجره علنی میان وزارت خارجه امریکا و پنتاگون مبدل گردیده است. در حال حاضر قوای صلح ملل متحد در افغانستان متشکل از ۴۵۰۰ نفر است و ساحة عمل آن به شهر کابل محدود میباشد. ملل متحد خواهان توسعه آن تا ۲۰۰۰۰ نفر است که باید نه تنها در پایتخت بلکه همچنان در هرات ، قندهار ، جلال آباد و مزار شریف مستقر شود. برای توسعه این قوا امریکا می بایست یک بخش کوچک سربازان و چند فروند طیاره را در اختیار قوای صلح قرار دهد تا عساکر و مواد لازمی را از کشورهای دیگر به افغانستان انتقال بدهند. مزید بر آن امریکایی ها باید اطلاعات جاسوسی را در اختیار قوای صلح قرار دهند و افرادی را که مواجه به خطر شده باشند ، توسط طیارات به مصونیت برسانند.

توسعه قوای صلح ملل متحد بدون سهمگیری امریکا

این ادعای امریکا را - که توسعه قوای صلح امکانات عملیات نظامی مستقیم امریکا را کاهش میدهد - باید به دو دلیل رد کرد. نخست اینکه عملیات نظامی باید در هر صورت کاهش یابد تا از دیدگاه سیاسی جلو خشم روز افزون مردم را در رابطه با قربانیان ملکی بگیرد. دوم اینکه عملیات نظامی امریکا به تدریج اهمیت خود را از دست میدهد ، به خصوص وقتی که دیگر کدام تهدیدی از جانب بقایای طالبان متصور نباشد. **تهدید جدید برعکس یک تهدید دیگر است : تهدید هرج و مرج**. موضعگیری نادرست پنتاگون در رابطه با همکاریهای نظامی چند ملیتی ناشی از این خودخواهی امریکا است که امریکا از یکسو میخواهد به تنهایی صلاحیت فرماندهی را داشته باشد و از سوی دیگر پنتاگون میخواهد از تلفات جانی امریکایی ها جلو گیری کند و **این مهم نیست که دیگران چه قیمتی را میپردازند**. امریکا با این موضعگیری خود نه در میان متحدین بین المللی خود محبوبیتی را حاصل میکند و **نه در میان افغانها که به چشم سوز دیده اند که بهای امریکا - که از یک ارتفاع مسون برای پیلوتهای امریکایی پرتاب میشوند - چطور اهالی ملکی افغان را به قتل میرسانند**.

دوشادوش با پنتاگون ، قصر سفید نیز قاطعانه بر ضد سهمگیری عساکر امریکا در قوای توسعه یافته حافظ صلح ملل متحد عمل میکند. اما قصر سفید همزمان ابلاغ میدارد که میتوان از گسترش این فعالیتها پشتیبانی کرد ، در صورتی که کشورهای که اکنون به افغانستان عساکر اعزام کرده اند ، عساکر بیشتر بفرستند. این موضعگیری نه مورد پسند برتانیای قرار میگیرد که میخواهد درگیری نظامی خود را در افغانستان کاهش دهد ، و نه مورد پسند ترکیه که رهبری قوای صلح ملل متحد را به عهده خواهد گرفت. اکنون این خطر بزرگ وجود دارد که قوای صلح ملل متحد در افغانستان به کلی منحل شود ، اگر امریکا یک واحد کوچک عساکر خود را شامل قوای ملل متحد نسازد ، از قضانامه جدید ملل متحد برای توسعه قوای صلح پشتیبانی نکند و کشورهای دیگر را وادار به سهمگیری نسازد. تصمیم درباره توسعه قوای حافظ صلح ملل متحد باید به زودی اتخاذ شود ، تا شرایط مصونی را برای برگزاری لویه جرگه به وجود آورد که جلسات آن حتماً توفانی خواهند بود.

چگونه پنتاگون حکومت کوزی را تخریب میکند ؟

در گفتار و کردار امریکا در افغانستان نوع دیگری از جنون (Schizophrenie) نیز به مشاهده میرسد ؛ از یکسو حکومت بوش ابلاغ میکند که پیروزی **گوزی** را آرزو دارد ، و از سوی دیگر پنتاگون نه تنها از توسعه قوای صلح ملل متحد پشتیبانی نمیکند ، بلکه رژیم **گوزی** را تخریب نیز میکند ، چونکه سخاوتمندانه پول و سلاح را در اختیار جنگ سالاران قرار میدهد - به همین دلیل نباید تعجب کرد که حالا جنگ سالاران در وضعی قرار گرفته اند که میتوانند در برابر اتوریته **گوزی** مخالفت کنند. در جلال آباد و گردیز که جنگ سالاران رقیب در یک جنگ قدرت مصروف هستند ،

درسهای از لویه جرگه فرمایشی

عبدالله نایبی

روند تحقق برنامه آمریکا در افغانستان جریان دارد. هدف استراتژیک آمریکا در سرزمین ما، سوی ظاهر فزاینده قلع و قمع القاعده و تروریسم، همانا ایجاد وسایل درآمدت سیادت امپریالیزم جهانی-در منطقه است. آمریکا برای رسیدن به این هدف تمام امکانات و وسایل را به کار میگیرد. از بمباران وحشیانه - که باعث کشتار هزاران هموطن بیگانه ما شده - گرفته تا مراجعه به سنتهای قبیله بی قرون وسطی.

۱- افسانه لویه جرگه :

از سالها بدینسو برخی نیروهای ارتجاعی متشکله در وجود سازمانهای شبه نظامی مجاهدین تدویر یک لویه جرگه تاریخی را به حیث حلال معضله سیاسی-نظامی افغانستان در سرخط پیشنهادهای سیاسی خود قرار داده بودند. شاه سابق که میخواست برگشت خود را با برگزاری یک لویه جرگه صغفه قانونی و مشروع بدهد، نیز پیوسته از لویه جرگه به حیث اسامبله ملی و سنتی افغانها سخن میراند.

کارگزاران استراتژی آمریکا با استفاده از این خواست مجاهدین دیروزی و شاه سابق و با تکیه بر تحلیل بی پایه و غیرعلمی برخی **افغانستان شناسان رسمی** (که بیشترین با دستگاههای استخباراتی غرب پیوند دارند و عمدتاً در تشجیع نیروهای ارتجاعی جهادی عمل میکردند) مبنی بر حقانیت و مشروعیت لویه جرگه در تعیین سرنوشت مردم افغانستان، تدویر یک چنین گردهمایی را برای تثبیت رسمی مهره های اصلی خود در حاکمیت مرکزی یک اقدام سودمند تلقی کردند و آن را مشمول برنامه ملل متحد ساختند. شاه سابق نتوانست دریابد که تدویر لویه جرگه یک اقدام میان تپه و بی بنیاد است و کاری به جز **رسیت بخشیدن حاکمیت آمریکا** در افغانستان نخواهد کرد. تحلیل از تناسب قوا، از چگونه گی وابسته گی نیروهای جهادی دیروز به کشورهای بیگانه، از تغییرات بنیادی ساختار ضیقانی جامعه افغانی، از جایگاه و نقش عنصر نظامی در قدرت (محلی و مرکزی) و بالاخره از تک قطبی شدن جهان، مسایلی بودند که به یقین بسیار فراتر از **ینش سیاسی سنتی** وی قرار داشتند. وی نتوانست درونمایه و هدف اقدامات آمریکا را درک کند.

در واقعیت امر از شاه سابق به حیث وسیله برگزاری لویه جرگه فرمایشی استفاده شد و همینکه کار اجلاس آغاز یافت، وی را عملاً از لویه جرگه خارج کردند. تعیین حاکمیت جدید چیزی جز تداوم همان حاکمیت آغازین (گروه دست نشاندۀ آمریکایی) نیست.

لویه جرگه اخیر دو حقیقت را تبارز داد :

الف : پایان افسانه «لویه جرگه» به حیث یک اسامبله مشروع و سرنوشت ساز ،
ب : **استفاده از شکل مؤسسات سنتی جامعه افغانی توسط نیروهای حاکم خارجی به ویژه آمریکا به حیث وسایل آرایش سیاسی.**

با تحلیل حقایق بالا میشود گفت که شکل گیری حاکمیت مرکزی افغانستان آستان یک تضاد جدی است که باید از آن به سود دموکراتیزه ساختن مؤسسات بعدی سیاسی استفاده کرد. آمریکا با استفاده از **شکل سنتی لویه جرگه** که با نام شاه سابق و گونه بی ثبات وضع و احترام به **عظفات ملی افغانی** همسویی داشت، **غیر ملی ترین** حاکمیت را که مجری اهداف آمریکا و مدافع منافع امریکاست، **بو شهر کابل** مستقر ساخت. تضاد حاکمیت مرکزی (وابسته به غرب) با قدرت های محلی (اعم از سنتی چون قبایل و غیر سنتی چون گروههای مسلح) تا کنون حل نشده مانده است. برخی ناظران بر آن اند که دستگاه استخباراتی آمریکا (سی. آی. ای) و پنتاگون کار وسیع و دوامدار ایجاد شبکه های محلی استخباراتی آمریکا را در افغانستان و از طریق آن در منطقه آغاز کرده است. حفظ وضع موجود در اطراف و محلات دور افتاده، یعنی تداوم انارشی و زورگویی باند های مسلح تا زمانی ادامه خواهد یافت که زمینه ها برای ایجاد شبکه گسترده استخباراتی سی. آی. ای. فراهم میشود. آمریکا در واقعیت امر در دو بخش اهداف سلطه جویانه اش را سازمان میدهد :
از طریق حاکمیت مرکزی به حیث ویرترین امروزی و پایگاه دورنمای از یکسو ،
و از طریق انارشی اطراف جهت ایجاد شبکه استخباراتی از سوی دیگر.

و اما درباره ترکیب لویه جرگه باید گفت که جرگه نامبرده از نگاه ترکیب خود فاقد مشروعیت سنتی بود، چون به هیچوجه از تمام اقشار و اقوام جامعه افغانی نماینده گی نمیکرد. جرگه اخیر از نگاه شکل (جرگه نمایشی) و از نگاه ترکیب درونی درواقع مسخ آن مؤسسه سنتی سیاسی افغانی بود که در تاریخ کشور ما به نام «لویه جرگه» مسمی شده است (البته ما در این جا حقانیت لویه جرگه های گذشته را مطرح نمیکیم که خود مبحث جدا گانه بی است).

۲ : وضع ارتجاع افراطی

برگزاری لویه جرگه تضادهای درونی ارتجاع حاکم را تشدید کرد. عقب نشینی شکلی در مورد نام کشور که به یقین پیامدهای دیگری را در قبال خواهد داشت، نشانه بی از تحکیم مواضع ارتجاع افراطی مذهبیت. **نشان دادن وابسته گی حاکمیت فعلی به آمریکا نباید به مفهوم تحکیم مواضع ارتجاع سیاه جهادی باشد. در غلغین در این دام اشتباه جبران ناپذیر خواهد بود.**

در وضعیت کنونی که هنوز نیروهای چپ و دموکراتیک توانمندی ستمدهی سیاست کشور را ندارند، باید چنان تغییرات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی را مطرح کرد که با تحقق آنها حاکمیت فعلی به مواضع دموکراتیک کشانده شود و به تضعیف نظامی ارتجاع سیاه افراطی بپردازد.
تا زمانیکه باندهای مسلح (قومی، جهادی وغیره) قدرت را در اطراف در اختیار دارند، هیچگونه زمینه استقرار دموکراسی میسر نخواهد بود. **غیرنظامی ساختن قدرت** اساسی ترین مساله است. غیر نظامی ساختن تشکیلات گذشته جهادی تضعیف ارتجاع افراطی را تسریع خواهد کرد. باید حاکمیت مرکزی را (علی الرغم وابسته گی

آن) در این راه ترغیب کرد. آمریکا در برابر یک تناقض عملی قرار دارد :
اگر حاکمیت مرکزی را تقویه کند، زمینه ایجاد شبکه استخباراتی خود را در اطراف ضعیف میسازد ؛ اگر به تداوم وضع موجود در اطراف ادامه دهد، زمینه های اعتبار و وجاهت خود را در بین مردم و حتی مجاهدین دیروزی (به شول هوا خواهان شاه سابق) از دست میدهد.

از قرار معلوم و بنا به خصلت نظام آمریکا، سرکرده گان نظامی آن کشور چندان پروای وجاهت خود را ندارند و برنامه ایجاد شبکه استخباراتی را به هر قیمتی که باشد، ادامه خواهند داد. کشور ما در آستانه تبدیل شدن به یک وسیله استخباراتی و تکیه گاه جاسوسی آمریکا در منطقه قرار دارد.

با هشاری باید ناظر تکوین تضادهای جدید در بین نیروهای مسلح جهادی دیروز، حاکمیت دست نشاندۀ کابل، غرب غیر آمریکایی و امریکای استیلاگر بود.

دموکراتهای افغان دیگر برخ عظیم مدارک و شواهد را مبنی بر اهداف آمریکا در منطقه در اختیار دارند. باید با متانت و برده باری نیروهای بیدار و تحصیل کرده افغانی را در این «آشفته بازار» اغوا و فریب، آگاه تر ساخت و آنها را در جهت تکوین یک حرکت بزرگ و منسجم دموکراتیک و دادخواهانه بسیج کرد.

نهضت آینده افغانستان به حیث هسته مرکزی چپ دموکراتیک پیوسته تلاش دارد تا بینش نوین سیاسی را به حیث وسیله درک روندهای پیچیده جامعه افغانی ارایه بدارد. گزیرایی این بینش نوید بخش تشکل جدید دموکراتها و انقلابیون افغانی در یک سازمان با اعتبار است. روشنفکران علاقه مند به سرنوشت خلق افغانستان با دریافت حقایق پشت پرده روز تا روز از تبلیغات دروغین آمریکا فاصله میگیرند.

در چنین وضعی باید نهضت آینده را به حیث یکی از مراجع امید رهایی از **انارشی تاریخ** تقویت کرد و اندیشه های این نهضت را در گام اول در بین روشنفکران و تحصیل کرده گان افغان پخش کرد.

صدیق وفا

برخی اندیشه ها درباره نوسازی جنبش چپ افغانی

جنبش چپ افغانی تحت تأثیر روند **یک قطبی شدن جهان** مانند سایر نهضت ها و جنبش های چپ بین المللی در دهه گذشته به گیچی و سردرگمی زایدالوصفی مواجه گردید که یکی از پیامدهای منفی آن همانا رکود و ضعف جنبش دادخواهانه و دموکراتیک در کشور است.

خوشبختانه در این اواخر نشانه هایی از اعتلای یک رستاخیز کاملاً نوین اندیشه یی در حال ظهور است تا جاگزین دگم ها و توهمات ناشی از ایدئالوژی گردد. بر وفق اندیشه های نوین میتوان تصریح نمود که درک و برداشت اکثریت چپ کنونی افغانستان تقریباً در همه مسایل کلیدی مربوط به انسان، جامعه، سیاست، طبقه، ایدئالوژی، انقلاب، انترناسیونالیزم وغیره دگرگون شده و تکامل یافته است.

در صفوف چپ امروز افغانستان دیگر کمتر کسی به سیستم یک حزبی، دیکتاتوری پرولتاریا، سیستم اقتصادی متمرکز دولتی و ایدئالوژیک کردن همه شئون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی باور دارد.

یکی از شیوه های نوسازی جنبش چپ افغانی عبارت از آنتس تا اهداف و برنامه عمل حزب و سازمان آینده افغانستان از **بار ایدئالوژی فارغ** گردد و چنان سیال و انعطاف پذیر شود که با تحولات سریع و دمیدم جهانی همپا گردد و بتواند در قلب توده های زحمتکشان و عمق جامعه راه یابد.

این امر زمانی میسر است که سیاستمداران و ایدئالوگ های ما به مسأله **تحلیل مشخصی از وضعیت سیاسی** اهمیت فراوان قایل شوند و با دگم ها و بت سازی های گذشته وداع نمایند. اما توسل به این مامول بدون بررسی جورانه جزئیات فلسفی و ایدئالوژیک و برداشتن نقاب تقدس از روی احکام و استنتاجات و پیشداوریهایی که نسلهای زیادی را در سراسر جهان به بیراهه کشانید، متصور نیست. **جنبش چپ افغانستان زمانی هودت نوین کسب میکند که با ستهای پوسیده وداع کند و با شناخت جدید از جامعه و جهان به اشتباهات و انحرفات خود اعتراف نموده و با تعدیل در دیدگاههای خود برای تشکل مجدد آماده گی اتخاذ کند.**

البته مسأله حضوریی نیروهای چپ در وضعیت سیاسی کشور نیز وابسته به آنتس که سیاستمداران و نیروهای مترقی افغان چگونه میتوانند انسیاتیف و ابتکار عمل را به دست گرفته و بدون شائبه گی بر وفق قانونمندی های جامعه در مراحل مختلف آن، جنبش چپ را نوسازی کنند تا در سیستم سیاسی و اجتماعی کشور و اجبای مجدد آن راه یابد. نباید انتظار برده شود تا به خاطر شرکت در پروسه های متذکره دعوت پُر طنطنه یی از جانب فلان مقام دولتی صورت گیرد، بلکه نیروهای مترقی افغان لزوماً با استفاده از اتموسفیر کنونی و رویدادهای ناشی از آن عمل نموده و با تحلیل مشخصی از اوضاع وارد کارزار اجتماعی شوند.

میرهن است که تحلیل مشخص وضعیت سیاسی محمل و مقدمه دگرگون سازی وضعیت متذکره و پیش شرط حضورییی در آن است.

درست است که اکنون نویت ما نیست و نیروهایی از قماش دیگر در وضع کشور مسلط اند، اما حضورییی در وضعیت سیاسی آینده افغانستان یکی از مسایل حایز اهمیت در پراتیک اجتماعی بوده و توسل به آن نیازمند وسایل سیاسی میباشد.

بادریغ که **تفتت و پراکنده گی** مبارزان دموکراتیک و چپ افغانی عملاً جنبش را از وضع سیاسی کشور دور ساخته و برای راه یابی مجدد لازمی پنداشته میشود تا **وسایل سیاسی نوین و بالنده** را به دست داشته باشیم که همانا ایجاد جنبش ها، نهضت ها، احزاب سیاسی، سازمانهای اجتماعی و اتحادیه های صنفی مڈرن میباشد که در تشکل جامعه مدنی و دموکراتیک آینده افغانستان مطرح است. در این راستا استفاده از کلیه زمینه ها در جهت تحقق گام به گام دموکراسی و تحمیل آن بر نیروهای حاکم کشور، بسیج مردم در جهت به دست آوردن حقوق مدنی شان و فراهم آوری شرایط به منظور تحلیل و شناخت عمیق تر از جامعه افغانی دارای اهمیت اصولی و بنیادی میباشد.

به ادامه ص ۱۱

برخی اندیشه ها در باره نوسازی جنبش چپ افغانی

اکنون امید و تکانه یی مبنی بر اشاعه و پخش برخی نظریات و طرحها از جانب عده یی از حلقات و تشکلهای سیاسی با هويت چپ پیرامون چگونه کی سازمان سیاسی آینده افغانستان و تشخیص طرق بیرونی رفت از وضع کنونی به شکل اعلامیه ها ، بیانیه ها ، فراخوانها ، برنامه های عمل و پیام ها وغیره به میان آمده است که به مثابه مقدمه یی جهت ورود در کارزار سیاسی آینده کشور شبت و قابل بسط و توسعه است. نباید به این اقدامات کم بها داد. هرچند در سطح محدود قشری است ، با آنها زمینه آن را فراهم ساخته است تا به نظریات همدیگر آشنایی حاصل شود و تیزس های مختلف مورد نقد و بررسی و تحلیل قرار گیرد.

مباحثه فراگیر پیرامون همچو نظریات ، طرح ها و پیشنهادات فقط از طریق «تفاهم و تشکل» میسر است ، تفاهمی که در سطوح محدود آغاز یافته ، باید به سرعت همه گیر ، سرتاسری و عمومی شود. البته مهمترین مسأله نوسازی جنبش چپ در آن نهفته است که مبارزان و پیشقراولان نهضت مترقی کشور چگونه توانایی و استعداد آن را حاصل خواهند نمود تا با دگراندیشان تفاهم و توافق نمایند. **پلورالیسم سیاسی را نه به حرف بلکه به مفهوم حقیقی آن پذیرا شوند.** یکی از دشواریهای مرحله کنونی آنست که برخی از حلقات ، محافل و گروههای سیاسی با خودمركزیینی و تک روی ، دیگران را نفی نموده و تصور مینمایند که با کنار زدن ها میتوانند به نیروی قابل اعتبار مبدل شوند. در حالی که **عصر کنونی ، عصر تفاهم و توافق است.**

تجربه به اثبات رسانیده است که هیچ حلقه سیاسی به تنهایی نمی تواند کشتی شکسته جنبش چپ افغانی را به سرنمزل مقصود برساند و مرکز ثقل تجمع صدها و هزارها عضو و کادر منفرد چپ شود. واقعیت رویدادها نیز بدین اندیشه صحه گذاشت که طی ده سال بعد از سقوط حاکمیت جمهوری افغانستان و تغییر رژیم سیاسی در کشور تک روی های نیروهای سیاسی نتایج مطلوب را به بار نیاورد.

هیچکدام از مدعیان و ادامه دهنده گان خط فکری گذشته ، خاصاً حلقات و گروههای مربوط به حاکمیت سابق توانسته اند ، از حمایت اکثریت فعال سیاسی برخوردار و به یک نیروی مؤثر سیاسی مبدل شده و حد اقل در رویدادهای سیاسی کشور و در دیدگاه جامعه بین المللی حضور داشته باشند. با ادامه چنین وضع بیم آن میرود که امید بزرگ مردم رنج کشیده افغان که انتظار شدید به ظهور نیروی نجات دهنده و الترناتیف دارند ، به یاس مبدل شود و در نتیجه آنان از سوی نیروهای بنیادگرا و افراطی شکار و در صف آرایی های تازه در خدمت ارتجاع قرار خواهند گرفت.

زمان آن فرا رسیده است تا نیروهای مترقی و تحول طلب کشور با از خودگذری و فداکاری ، نواندیشی ، صداقت و اعتماد متقابل و تکیه بر وجوه اشتراک جای یک سازمان چپ مؤثر را که در عرصه سیاسی کشور خالی است ، پر نموده و رسالت تاریخی خود را در این راستا ایفا دارند. در مورد چگونه گی اصول فکری چنین سازمان طرح ها و نظریات گوناگون به وسیله نظریه پردازان سیاست معاصر کشور ارائه شده است ، اما باید تذکر داد که تنها سازمانی میتواند خواستها و آرمانهای مردم افغانستان را بیان و از آن نمایندگی کند که **پاتریوتیزم (وطندوستی)** ، **دموکراتیزم (مردم سالاری)** و **عدالت اجتماعی** پایه های فکری آن را بسازند و باز هم دموکراسی ، پلورالیسم ، **تنوع فکری و اتحاد عمل** اصول فعالیت سازمانی و تشکیلاتی این حرکت نوین را محتوا نماید.

دوستان ، رفقا ،

پخش «آینده» از جدی ترین وظایف نوسازی جنبش دموکراتیک

کشور است ؛ کارزار وسیع جلب مشترکین را راه اندازید !

برهان وجودی «آینده»

شماری از خواننده گان هنوز هم چنین داوری میکنند که مندرجات نشریه آینده برای مردم افغانستان قابل درک نیست و این دلیل راه نیافتن «آینده» در بین مردم است. چون در عقب این داوری دلسوزانه در رابطه با مسأله گره یابی اندیشه های چپ نوین با مردم افغانستان چند نکته جدی دیگر نهفته است ، باید به توضیح آنها پرداخت :

۱ - در نظامهای تکحزبی ، منجمله در دوران حاکمیت «حزب-دولت دموکراتیک» ، وظیفه اساسی در عرصه کار اندیشه یی همانا تبلیغ مواضع سیاسی و اندیشه یی حاکمیت در بین اقشار وسیع مردم بود تا از آن طریق شرکت کتله های انسانی در سیاستهای جاری حاکمیت و تحقق برنامه های آن حصول شود. در چنان وضعیتی ، انعکاس مسایل مشخص زنده گی مردم و ارایه نظریات ساده شده برای توده ها ، جز وظایف اساسی مطبوعات حاکمیت بود.

در شرایط امروزی - که نیروهای چپ دیگر نی تنها در حاکمیت سهم نیستند ، بل حتی در «وضعیت سیاسی» کشور حضور ندارند - انتظار «ساده بودن» ، «کتله یی بودن» و «مردمی بودن» از نشریه سازمانی که **وظیفه حاکم شدن را به عهده ندارد ، در واقع جزئی از بازمانده های ذهنی نظام تک حزبیست.**

با تأسف ما در مرحله یی قرار داریم که توده های گسترده خلق نمیتوانند مخاطب مستقیم ما باشند ، چون هنوز حلقه های میانجی و اتصال بین روند نوسازی اندیشه یی-سازمانی جنبش چپ (که ناگزیر از آگاهترین بخشها و عناصر چپ آغاز میشود) و اقشار وسیع مردم وجود ندارند.

مخاطب «آینده» تمام مبارزان **دادخواه و دموکرات اند که ظرفیت تاریخی شرکت در روند نوسازی جنبش چپ افغانی را دارند و میخواهند در طرح و تحلیل مسایل این جنبش سهیم گردند و عملاً در آن فعال باشند.** وظیفه نهضت آینده در مقطع کنونی همانا تشکل چپ نوین و طرح مسایل مربوط به این تشکل است.

۲ - مطبوعات عمومی دموکراتیک و مترقی افغانی (در داخل و خارج کشور) هنوز در مراحل نخستین پاگیری خود قرار دارد. رساندن اطلاعات دُرست ، طرح مسایل جدی زنده گی مردم و مقابله با اندیشه های خرافی ، ارتجاعی و تاریک اندیشی قرون وسطایی در سر خط وظایف مطبوعات عمومی مترقی قرار دارد. ایجاد یک **روزنامه پُرتیراژ مترقی که بتواند در داخل و خارج کشور وسیعاً پخش شود ، به یک نیاز مبرم مبدل شده است.** آیا نیروهای کافی انسانی و امکانات مالی برای چنین اقدامی وجود دارد؟ هر ابتکاری که در این راستا سر بزند ، مورد حمایت نهضت آینده است و ما بدون خلط وظایف فعالانه در آن شرکت خواهیم کرد.

«آینده» آماده است تا پیشنهادهای مشخصی ژورنالیستان و هواخواهان مطبوعات مترقی را در این عرصه انعکاس دهد و به حیث حلقه پیوست همکاران بعدی چنان روزنامه یی زمینه سازی کند.

در حال حاضر آینده کار تشکل چپ نوین را به طور مستدام و بدون عجله دنبال میکند ، ولی همزمان از هر اقدام و ابتکاری که در عرصه اعتلای فرهنگ عام دموکراتیک روی دهد ، صمیمانه پشتیبانی خواهد کرد.

پخش گسترده «آینده» ضمانت تسریع و تعمیق روند تشکل چپ نوین است! وظیفه هر انقلابی و هر دموکرات راستین افغانی است تا به قول معروف «یا با قدم ، یا با قلم ، یا با دم» ما را در این زمینه یاری رسانند.

هیئت تحریر آینده

قیمت شماره مجموعی ۱۳ و ۱۴ = ۴ یورو

AYENDA		S., M.S.	دارنده حساب :	قیمت یک شماره	آینده
Organ of "Ayenda" Movement of Afghanistan	آدرس	Account No.: 144324035	شماره حساب :	اشتراک ۶ شماره	نشریه نهضت آینده افغانستان
Postfach 1112		Routing No.: 26050001	کد بانک :	اروپا	هر دوام یک شماره
37001 Goettingen , Germany		Sparkasse Goettingen	نام بانک :	سایر کشور ها معادل ۲۵ یورو	زیر نظر هیئت تحریر
					مدیر مسؤول :
					داکتر محمد سالم سپارتک